

سوره واقعه این سوره در مکه نازل شده و دارای ۹۶ آیه است

محتوای سوره واقعه

در "تاریخ القرآن" از "ابن ندیم" نقل شده که سوره "واقعه" "چهل و چهارمین سوره‌ای است که بر پیغمبر اکرم ص نازل شد. قبل از آن سوره "طه"، و بعد از آن "شعرا" بوده است. این سوره همانگونه که از لحن آن پیدا است، و مفسران نیز تصریح کرده‌اند، در مکه نازل شده است، هر چند بعضی گفته‌اند آیه ۸۱ و ۸۲ در مدینه نازل گردیده، ولی دلیلی برای این گفته در دست نیست، و نشانه‌ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد. سوره واقعه چنان که از نامش پیدا است از قیامت و ویژگیهای آن سخن می‌گوید، و این معنی در تمام آیات ۹۶ گانه سوره مساله اصلی است، اما از یک نظر می‌توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:

۱- آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن.

۲- گروه‌بندی انسانها در آن روز و تقسیمشان به "اصحاب الیمین" و "اصحاب الشمال" و "مقرین".

۳- بحث مشروعی از مقامات مقرین و انواع پادشاهای آنها در بهشت.

۴- بحث مشروعی در باره گروه دوم یعنی اصحاب الیمین و انواع مواهب الهی بر آنها.

۵- بحث قابل ملاحظه‌ای در باره "اصحاب الشمال" و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ.

۶- ذکر دلائل مختلفی پیرامون مساله معاد از طریق بیان قدرت خداوند، و خلقت انسان از نطفه ناچیز، و تجلی حیات در گیاهان، و نزول باران، و فروغ آتش، که در ضمن نشانه‌هایی از توحید نیز محسوب می‌شود.

۷- ترسیمی از حالت احتضار و انتقال از این جهان به جهان دیگر که آن خود نیز از مقدمات رستاخیز است.

۸- نظر اجمالی دیگری روی پاداش و کیفر مؤمنان و کافران و سرانجام سوره را با نام پروردگار عظیم پایان می‌دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در باره تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع اسلامی ذکر شده است، از جمله در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم:

من قرأ سورة الواقعة كتب ليس من الغافلين": کسی که سوره واقعه را بخواند نوشته می‌شود که این فرد از غافلان نیست". چرا که آیات سوره آن قدر تکان‌دهنده و بیدار کننده است که جایی برای غفلت انسان باقی نمی‌گذارد.

به همین دلیل در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم: وقتی از آن حضرت سؤال کردند: چرا با این سرعت آثار پیری در چهره مبارک شما ظاهر شده است؟ در پاسخ فرمود: شبی تنی هود، و الواقعه، و المرسلات، و عم یتساءلون "سوره‌های هود و واقعه و مرسلات و عم مرا پیر کرد"! (چرا که در این سوره‌ها اخبار تکان‌دهنده‌ای از قیامت و رستاخیز و حوادث هولناک و مجازات مجرمان آمده، همچنین داستانهای تکان‌دهنده‌ای از سرگذشت اقوام پیشین و بلاهایی که بر آنها نازل شد).

در حدیث دیگری از امام صادق(ع) می‌خوانیم:

من قرأ فی کل لیلۃ جمعة الواقعة احبه الله، و حبه الی الناس اجمعین، و لم یر فی الدنیا بؤسا ابدا، و لا فقرا و لا فاقة و لا آفة من آفات الدنیا، و کان من رفقاء امیر المؤمنین (ع): "هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند خداوند او را دوست دارد و نزد همه مردم محبوب می‌کند، و هرگز در دنیا ناراحتی نمی‌بیند، و فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامنگیرش نمی‌شود، و از دوستان امیر مؤمنان علی ع خواهد بود"

در حدیث دیگری آمده است که عثمان بن عفان به عنوان عیادت وارد بر عبد الله بن مسعود شد در همان بیماری که با آن از دنیا رفت، پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم، گفت: چه میل داری؟ گفت: رحمت پروردگارم! گفت: اگر موافق باشی طیب برای تو بیاوریم؟ گفت: طیب بیمارم کرده، گفت: اگر مایل باشی دستور دهم عطای تو را از بیت المال بیاورند، گفت: آن روز که نیازمند بودم به من ندادی و امروز که بی‌نیازم به من می‌دهی؟! گفت: مانعی ندارد برای دخترانت باشد، گفت: آنها هم نیازی ندارند، چرا که من سفارش کردم سوره "واقعه" را بخوانند، من از رسول خدا ص شنیدم که می‌فرماید: من قرأ سورة الواقعة کل لیلۃ لم تصبه فاقة ابدا: "هر کس سوره واقعه را هر شب بخواند هرگز فقیر نخواهد شد" و به همین دلیل در روایت دیگری سوره واقعه سوره "غنی" نامیده شده است. روشن است که تنها نمی‌تواند با لقلقه زبان اینهمه برکات را در اختیار گرفت، بلکه باید به دنبال تلاوت فکر و اندیشه، و به دنبال آن حرکت و عمل باشد.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۱۴]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۴) وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا (۶) وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۱۳) وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) بر پا شود، ۲- هیچکس نمی تواند آن را انکار کند. ۳- گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد. ۴- این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه در می آید. ۵- و کوهها در هم کوبیده می شود. ۶- و به صورت غبار پراکنده در می آید. ۷- و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد. ۸- نخست "اصحاب میمنه" هستند، چه اصحاب میمنه ای؟ ۹- گروه دیگر اصحاب شومند، چه اصحاب شومی؟ ۱۰- و سومین گروه پیشگامان پیشگام! ۱۱- آنها مقربانند. ۱۲- در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند. ۱۳- گروه کثیری از امتهای نخستین هستند ۱۴- و اندکی از امت آخرین!

تفسیر: واقعه عظیم!

مسائل مربوط به قیامت در قرآن مجید معمولا با ذکر حوادث عظیم و انقلابی و کوبنده در آغاز آن توأم است، و این در بسیاری از سوره های قرآن که بحث از قیامت می کند کاملا به چشم می خورد، در این سوره واقعه که بر محور معاد دور می زند نیز همین معنی کاملا در نخستین آیاتش مشهود است.

در آغاز می فرماید: "هنگامی که واقعه عظیم قیامت بر پا شود" (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ). "هیچکس نمی تواند آن را انکار کند" (لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ). چرا که حوادث پیش از آن به قدری عظیم و شدید است که آثار آن در تمام ذرات جهان آشکار می شود. "واقعه" به صورت سربسته اشاره به مساله رستاخیز است و از آنجا که وقوعش حتمی است از آن تعبیر به "واقعه" شده، و حتی بعضی آن را یکی از نامهای قیامت شمرده اند. واژه "کاذبه" را در اینجا بعضی به معنی مصدری گرفته اند، اشاره به اینکه وقوع قیامت آن چنان ظاهر و آشکار خواهد بود که هیچگونه جای تکذیب و گفتگو ندارد، بعضی نیز آن را به معنی ظاهری که اسم فاعل است تفسیر کرده اند و گفته اند در برابر وقوع رستاخیز تکذیب کننده ای وجود نخواهد داشت. به هر حال رستاخیز نه تنها با دگرگونی کائنات توأم است بلکه انسانها هم دگرگون می شوند همانگونه که

در آیه بعد می‌فرماید: "گروهی را پائین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد!" (خَافِضَةً رَافِعَةً). مستکبران گردنکش و ظالمان صدرنشین سقوط می‌کنند، و مستضعفان مؤمن و صالح بر اوج قله افتخار قرار می‌گیرند، عزیزان بی دلیل ذلیل می‌شوند، و محرومان بی جهت عزیز می‌گردند، گروهی در قعر جهنم سقوط می‌کنند، و گروه دیگری در اعلا علیین بهشت جای می‌گیرند، و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی! و لذا در روایتی از امام علی بن الحسین ع می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: "خافضة": خفضت و الله باعداء الله في النار، "رافعة": رفعت و الله اولياء الله الى الجنة:"

رستاخیز خافضه است چرا که به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می‌کند، و رافعه است چرا که به خدا سوگند اولیاء الله را به بهشت بالا می‌برد!.

سپس به توصیف بیشتری در این زمینه پرداخته می‌گوید: "این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه درآید" (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا). این زلزله به قدری عظیم و شدید است که "کوه‌ها در هم کوبیده و خرد می‌شود" (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا). "و به صورت غبار پراکنده‌ای در می‌آید" (فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا). "رجت" از ماده "رج" (بر وزن حج) به معنی حرکت دادن شدید است و "رجرجه" به اضطراب گفته می‌شود. "بست" از ماده "بس" (بر وزن حج) در اصل به معنی نرم کردن آرد به وسیله آب است. "هباء" به معنی غبار است و "منبث" به معنی پراکنده، بعضی گفته‌اند "هباء" آن غبارهای بسیار کوچکی است که در فضا معلق است و در حال عادی دیده نمی‌شود مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه‌ای به درون محل تاریکی بتابد. اکنون باید اندیشید که آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که می‌تواند کوه‌های عظیم را که در صلابت و استحکام ضرب المثلند آن چنان متلاشی کند که تبدیل به غبار پراکنده کند، و فریادی که از این انفجار عظیم برمی‌خیزد از آن هم وحشتناکتر است. به هر حال در آیات قرآن در باره وضع کوه‌ها در آستانه قیامت تعبیرات گوناگونی دیده می‌شود که در حقیقت مراحل مختلف انفجار عظیم کوه‌ها را نشان می‌دهد. گاه می‌گوید: "کوه‌ها به حرکت در می‌آیند و تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (طور - ۱۰) و گاه می‌گوید: "کوه‌ها از جا کنده می‌شوند" (وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (مرسلات - ۱۰) و گاه می‌فرماید: "برداشته می‌شوند و در هم کوبیده می‌شوند" فَدَكَّنَا ذَكَّةً وَاحِدَةً (حاقه - ۱۴) و زمانی می‌گوید: به تلی از شن متراکم تبدیل خواهند شد" وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (مزمّل - ۱۴) و گاه می‌فرماید: "به صورت غبار پراکنده‌ای در می‌آیند!" (آیه مورد بحث). و سرانجام می‌گوید: "همچون پشم زده شده‌ای در فضا پخش می‌شوند" که تنها رنگی از آن دیده می‌شود وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (قارعه - ۵)؛ البته هیچکس جز خدا دقیقاً نمی‌داند مسیر این حوادث چگونه است؟ و شاید با الفاظ و در قالب سخنان ما قابل توصیف نباشد، ولی این اشارات پر معنی همگی حاکی از عظمت این انفجار بزرگ است. بعد از بیان وقوع این واقعه عظیم و رستاخیز بزرگ به چگونگی حال مردم در آن روز

پرداخته، و قبل از هر چیز آنها را به سه گروه تقسیم کرده، می‌گوید: " و شما در آن روز سه دسته خواهید بود " (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً). می‌دانیم " زوج " همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی‌شود، بلکه به اموری که قرین هم هستند نیز زوج اطلاق می‌شود، و از آنجا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر قرین یکدیگرند به آنها ازواج اطلاق شده است. در مورد دسته اول می‌فرماید: " نخست اصحاب میمنه هستند، چه اصحاب میمنه‌ای؟! (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ). منظور از " اصحاب المیمنه " کسانی هستند که نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند و این امر در قیامت رمزی و نشانه‌ای برای مؤمنان نیکوکار و اهل نجات است، چنان که بارها در آیات قرآن به آن اشاره شده، یا اینکه " میمنه " از ماده " یمن " به معنی سعادت و خوشبختی گرفته شده، و به این ترتیب گروه اول گروه سعادت‌مندان و خوشبختانند و با

توجه به اینکه در آیه بعد گروه دوم را به عنوان " اصحاب المشئمة " (از ماده " شوم " معرفی می‌کند مناسب همین تفسیر اخیر است). تعبیر به " ما اصحاب المیمنه " (چه گروه خوشبختی؟) برای بیان این حقیقت است که حد و نهایتی برای خوشبختی و سعادت آنها متصور نیست، و این بالاترین توصیفی است که در اینگونه موارد امکان دارد، مثل این است که می‌گوئیم: " فلان کس انسان است، چه انسانی؟! " سپس به ذکر گروه دوم پرداخته، می‌افزاید: " گروه دیگری اصحاب شوم هستند چه اصحاب شومی؟! (وَأَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ). گروهی بدبخت و تیره‌روز و بیچاره و بینوا که نامه‌های اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند که خود نشانه و رمزی است برای تیره‌بختی و جرم و جنایت آنها. تعبیر به " ما اصحاب المشئمة " نیز در اینجا نهایت بدبختی و شقاوت آنها را منعکس می‌سازد. سرانجام گروه سوم را چنین توصیف می‌کند: " و پیشگامان پیشگام " (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ). " آنها قربانند! " (أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ). " سابقون " کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند، آنها " اسوه " و " قدوه " مردمند، و امام و پیشوای خلقتند، و به همین دلیل قربان درگاه خداوند بزرگند؛ بنا بر این اگر بعضی از مفسران پیشگام بودن آنها را تنها به سبقت در طاعة الله (اطاعت خدا) یا نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، و امثال آن تفسیر کرده‌اند، هر کدام گوشه‌ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده‌اند، و گرنه این کلمه اینها و غیر اینها از خیرات و برکات را شامل می‌شود، و نیز اگر در روایات اسلامی گاه " سابقون " به چهار نفر " هابیل " و " مؤمن آل فرعون " و " حبیب نجار " که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ع که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهای روشن آن است، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه نیست.

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا فرمود: "أ تدرّون من السابقون الى ظل الله يوم القيامة؟" " آیا می‌دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامتند؟! " اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است، فرمود:

الذین اذ اعطوا الحق قبلوه، و اذا سالوه بذلوه، و حکموا للناس کحکمهم لانفسهم: " آنها کسانی هستند که وقتی حق به آنها داده شود پذیرا می‌گردند، و هنگامی که از حق سؤال شوند آن را در اختیار می‌گذارند، و در باره مردم آن گونه حکم می‌کنند که در باره خودشان!" در بعضی از روایات نیز به پیامبران مرسل و غیر مرسل تفسیر شده است. در حدیثی نیز می‌خوانیم که ابن عباس می‌گوید: از رسول خدا ص در باره این آیه سؤال کردم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: ذلک علی (ع) و شیعتہ هم السابقون الی الجنة، المقربون من اللہ بکرامتہ لهم: " آنها علی (ع) و پیروان او هستند که پیشگامان به سوی بهشت و مقربان در گاه خدایند به خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است؛ ولی اینها نیز در حقیقت بیان مصداقهای روشنی از مفهوم گسترده فوق است، مفهومی که همه پیشگامان را در هر امت و ملتی شامل می‌شود. سپس در یک جمله کوتاه مقام والای مقربان را روشن ساخته، می‌گوید: " مقربان در باغهای پر نعمت بهشتند" (فی جَنَاتِ النَّعِيمِ). تعبیر به " جنات النعیم" انواع نعمتهای مادی و معنوی بهشت را شامل می‌شود. ضمناً این تعبیر می‌تواند

اشاره به این باشد که باغهای بهشت تنها کانون نعمت است بر خلاف باغهای دنیا که گاه وسیله زندگی و زحمت است، همانگونه که حال مقربان در آخرت با حالشان در دنیا متفاوت است، زیرا مقام والایشان در این دنیا توأم با مسئولیتهایی است در حالی که در سرای دیگر تنها مایه نعمت است. بدیهی است منظور از " قرب" در اینجا " قرب مقامی" است نه " قرب مکانی" چرا که خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیکتر است. آیه بعد به چگونگی تقسیم نفرات آنها در امم گذشته و این امت اشاره کرده، می‌گوید: " گروه کثیری از امتهای نخستینند" (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ). " و گروه اندکی از امت آخرین" (وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ). " ثلثه" چنان که " راغب" در " مفردات می‌گوید" در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته است. بعضی نیز آن را از " ثل عرشه" (تختش فرو ریخت و حکومتش قطع شد) گرفته و آن را به معنی " قطعه" می‌دانند، و در اینجا به قرینه مقابله با " قلیل من الآخِرین" به معنی قطعه عظیم است. طبق این دو آیه گروه زیادی از مقربان از امتهای پیشینند، و تنها کمی از آنها از امت محمد (ص) می‌باشند. ممکن است در اینجا این سؤال پیش بیاید که چگونه این مسأله با اهمیت فوق العاده امت اسلامی سازگار است، با اینکه خدا آنها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده: " کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ... (آل عمران ۱۱۰). پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود: نخست اینکه منظور از مقربان همان سابقون و پیشگامان در ایمانند، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام در صدر اول گروه اندکی بودند که نخستین آنها از مردان علی ع و از زنان خدیجه بود در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امتهای آنها و وجود پیشگامان در هر امت، سبب می‌شود که آنها از نظر تعداد فزونی یابند. دیگر اینکه کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست، و به تعبیر دیگر ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ولی از نظر

مقام بسیار برتر، همانگونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است: تَلِكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ " ما بعضی از رسولان را بر بعض دیگر برتری دادیم " (بقره- ۲۵۳). ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که ممکن است بعضی از مؤمنان در زمره پیشگامان در ایمان نباشند، اما دارای صفات و ویژگیهای دیگری باشند که آنها را همردیف سابقون قرار می‌دهد و از نظر پاداش و اجر همردیف آنها هستند، لذا در بعضی از روایات از امام باقر ع چنین نقل شده که فرمود: نحن السابقون السابقون و نحن الآخرون: " ما پیشگامان پیشگام، و ما آخرون هستیم ".

و در روایتی از امام صادق ع آمده است که به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: انتم السابقون الاولون، و السابقون الآخرون، و السابقون فی الدنيا الی ولایتنا، و فی الآخرة الی الجنة: " شما سابقون نخستین و سابقون آخرین هستید، در دنیا پیشگام در ولایت ما بودید و در آخرت پیشگام در بهشتید ". این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی تعبیر به " اولین " و " آخرین " را به " اولین امت اسلام " و " آخرین امت اسلام " تفسیر کرده‌اند، طبق این تفسیر همه مقربان از امت اسلامند.

اما این تفسیر نه با ظاهر آیات سازگار است، و نه با روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده که افرادی از امم پیشین را بالخصوص به عنوان " سابقون اولین " معرفی کرده است.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱۵ تا ۲۶]

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ (۱۹) وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَحُورٍ عِينٍ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا (۲۵) إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً (۲۶)

ترجمه:

۱۵- آنها (مقربان) بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند. ۱۶- در حالی که بر آن تکیه کرده و رو بروی یکدیگر بنشینند. ۱۷- نوجوانانی جاودانی (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنها می‌گردند. ۱۸- با قندچها و کوزه‌ها و جامهایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور!) ۱۹- اما شرابی که از آن درد سر نمی‌گیرند و نه مست می‌شوند. ۲۰- و میوه‌هایی از هر نوع که مایل باشند. ۲۱- و گوشت پرنده از هر نوع که بخواهند. ۲۲- و همسرانی از

حور العین دارند. ۲۳- همچون مروارید در صدف پنهان! ۲۴- اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می‌دادند. ۲۵- در آن باغهای بهشت نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند نه سخنان گناه‌آلود. ۲۶- تنها چیزی که می‌شنوند "سلام" است "سلام!"

تفسیر: نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است

این آیات انواع نعمتهای بهشتی را که نصیب گروه سوم یعنی مقربان می‌شود بازگو می‌کند، نعمتهایی که هر یک از دیگری دل‌انگیزتر و روح‌پرورتر است، نعمتهایی که می‌توان آنها را در هفت بخش خلاصه کرد:

نخست می‌فرماید: " آنها بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند " (عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ).

" در حالی که تکیه بر آن کرده‌اند و روبروی یکدیگر قرار گرفته و مجلسی پر از انس و سرور دارند " (مُتَّكِنِينَ عَلَيْهِا مُتَّقَابِلِينَ). " سرر " جمع " سریر " از ماده " سرور " به معنی تختهایی است که صاحبان نعمت در مجالس انس و سرور بر آن می‌نشینند. " موضون " از ماده " وزن " (بر وزن و زن!) در اصل به معنی بافتن زره است، سپس به هر منسوجی که تار و پود آن محکم است اطلاق شده، و در اینجا منظور تختهایی است که کاملاً در کنار هم قرار گرفته و به هم پیوسته است، یا خود این تختها دارای بافت مخصوصی است از لؤلؤ و یاقوت و مانند آن، چنان که جمعی از مفسران گفته‌اند و در

هر حال ساختمان این تختها، و طرز قرار گرفتن آنها، و مجلس انسی که بر آنها تشکیل می‌شود و سرور و شادمانی در آن موج می‌زند، با هیچ بیانی قابل توصیف نیست. در قرآن مجید کرارا از تختهای بهشتی و مجالس دستجمعی بهشتیان توصیفهای جالبی شده که نشان می‌دهد یکی از مهمترین لذات آنها همین جلسات انس و انجمنهای دوستانه است، اما موضوع سخن آنها و نقل محفلشان چیست؟ کسی به درستی نمی‌داند، آیا از اسرار آفرینش سخن می‌گویند و شگفتیهای خلقت خداوند؟ یا از اصول معرفت و اسماء و صفات حسنای او؟ و یا حوادثی که در این جهان رخ داده؟ یا از مصائب جانکاهی که از آن راحت و آسوده شدند؟ و یا امور دیگری که ما در شرائط زندگی این دنیا قادر بر درک آن نیستیم؟ کسی نمی‌داند. سپس از دومین موهبت آنها سخن گفته، می‌فرماید: " نوجوانانی که همواره در شکوه و طراوت جوانی به سر می‌برند گرداگرد آنها می‌گردند و در خدمت آنها هستند " (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ). تعبیر به " بطوف " از ماده " طواف " اشاره به خدمت مداوم آنها است و تعبیر به " مخلدون " با اینکه همه اهل بهشت " مخلد " و جاودانی هستند

اشاره به جاودانگی نشاط جوانی و طراوت و زیبایی آنها است. در اینکه این نوجوانان کیانند؟ تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده‌اند:

بعضی گفته‌اند آنها فرزندان مردم دنیا هستند که پیش از بلوغ چشم از دنیا بسته، و چون کار نیک و بدی نداشته‌اند به لطف پروردگار چنین منصبی را یافته‌اند، البته آنها از این کار خود بیشترین لذت را می‌برند که در خدمت مقربان درگاه خدایند.

در حدیثی از علی (ع) این معنی نقل شده است.

ولی در تفسیر دیگری می‌خوانیم: که اینها اطفال مشرکینند که به خاطر بی گناهی دارای چنین مرتبه‌ای شده‌اند، چرا که اطفال مؤمنان به پدران و مادران خود ملحق می‌شوند.

و در تفسیر سوم می‌خوانیم که آنها خدمتکارانی هستند بهشتی که خداوند مخصوصا آنان را برای این هدف آفریده است.

" این نوجوانان زیبا با قدحها و کوزه‌ها و جامهای پر از شراب طهور که از نهرهای جاری بهشتی برداشته شده در اطراف آنها می‌گردند و آنان را سیراب می‌کنند " (بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ).

اما نه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد، بلکه هنگامی که بهشتیان آن را می‌نوشند " نه درد سر می‌گیرند و نه مست می‌شوند " (لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ). تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف ناپذیر به آنها دست می‌دهد که تمام وجودشان را در لذتی بی نظیر فرو می‌برد! سپس به چهارمین قسمت از نعمتهای مادی مقربان در بهشت

اشاره کرده، می‌گوید: " نوجوانان بهشتی هر نوع میوه‌ای که آنها مایل باشند به آنها تقدیم می‌کنند " (وَأَكِهَةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ). " و گوشت پرنده‌گان از هر نوع که بخواهند " (وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ). مقدم داشتن میوه بر گوشت، به خاطر آن است که از نظر تغذیه بهتر و عالیتر است، به علاوه میوه قبل غذا لطف دیگری دارد. البته از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که شاخه‌های درختان بهشتی کاملاً در دسترس بهشتیان است، به طوری که به آسانی می‌توانند از هر گونه میوه‌ای شخصا تناول کنند این معنی، در باره غذاهای دیگر بهشتی نیز مسلماً صادق است، ولی شک نیست، که وقتی خدمتکارانی آن چنان غذاهایی این چنین را برای آنها بیاورند لطف و صفای دیگری دارد، و به تعبیر دیگر این نوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان و رونق و صفای افزونتر برای مجالس انس آنها است، حتی در مجالس معمول دنیا نیز بسیار می‌شود که با وجود قرار داشتن میوه و غذا در دسترس میهمانان، میزبان شخصا به آنها تعارف می‌کند، و این

نوعی احترام و محبت محسوب می‌شود و البته در میان انواع گوشتها، گوشت پرندگان برتری دارد لذا روی آن تکیه شده است. این نکته نیز قابل ذکر است که در مورد میوه تعبیر به "یتخیرون" (انتخاب می‌کنند) و در مورد گوشت تعبیر به "یشتهون" (اشتها دارند) شده است بعضی از مفسران خواسته‌اند در میان این دو تعبیر، تفاوتی قائل شوند، ولی بیشتر به نظر می‌رسد که هر دو ناظر به یک معنی است با دو عبارت متفاوت، منظور این است بهشتیان هر نوع غذایی را پسندند از سوی خدمتکاران بهشتی در اختیارشان گذاشته می‌شود. سپس به ششمین نعمت که همسران پاک و زیبا است اشاره کرده، می‌گوید: "و همسرانی از حور العین دارند" (و حُورٌ عِینٌ). "همچون مروارید در صدف پنهان!" (كأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ). "حور" چنان که قبلاً نیز گفته‌ایم جمع "حوراء" و "احور"، به کسی می‌گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدش کاملاً شفاف است. و "عین" جمع "عیناء" و "اعین" به معنی درشت چشم است، و از آنجا که بیشترین زیبایی انسان در چشمان او است روی این مسأله مخصوصاً تکیه شده است. بعضی نیز گفته‌اند که "حور" از ماده "حیرت" گرفته شده، یعنی آن چنان زیبا هستند که چشمها از دیدن آنها حیران می‌شود. "مکنون" به معنی پوشیده است، و در اینجا منظور پوشیده بودن در صدف است، زیرا مروارید به هنگامی که در صدف قرار دارد و هیچ دستی به آن نرسیده از همیشه شفافتر و زیباتر است، بعلاوه ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها از چشم دیگران کاملاً مستورند، نه دستی به آنها رسیده، و نه چشمی بر آنها افتاده است! بعد از ذکر این شش موهبت جسمانی می‌افزاید: "اینها همه پاداشی است در برابر اعمال صالحی که انجام می‌دادند" (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). تا تصور نشود این نعمتهای بیشمار بهشتی بی حساب به کسی داده می‌شود، و یا ادعای ایمان و عمل صالح برای نیل به آنها کافی است، نه، عمل مستمر و خالص لازم است تا این الطاف نصیب انسان شود (توجه داشته باشید که "يَعْمَلُونَ" فعل مضارع است و معنی استمرار را دارد). هفتمین و آخرین نعمت آنها که جنبه معنوی دارد این است که: "آنها در باغهای بهشت نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، نه سخنان گناه‌آلود" (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِنَّ). نه در آنجا دروغ و تهمت و افترا وجود دارد، و نه

استهزاء و غیبت، نه کلمات نیش‌دار، نه تعبیرات گوشخراش، نه سخنان لغو و بیهوده و بی اساس، هر چه هست در آنجا لطف و صفا و زیبایی و متانت و ادب و پاکی است و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد، و اگر درست فکر کنیم بیشترین ناراحتی ما در زندگی این دنیا نیز از همین سخنان لغو و بیهوده و گناه‌آلود و زخم زبانها و جراحات اللسان است! سپس می‌افزاید: "تنها چیزی که در آنجا می‌شنوند سلام است سلام!" (إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا). آیا این سلام از ناحیه خداوند است؟ یا از ناحیه فرشتگان؟ یا خود بهشتیان نسبت به یکدیگر؟ و یا همه اینها؟

از همه مناسبتر تفسیر اخیر است چنان که در آیات دیگر قرآن به سلام خداوند و فرشتگان و بهشتیان بر یکدیگر اشاره شده است. آری آنها جز سلام چیزی نمی‌شنوند، سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او، و سلام و درود خودشان به یکدیگر، در آن جلسات پر شور و پر صفا که لبریز از دوستی و محبت است. محیط آنها آکنده از سلام و سلامت است، و همین معنی بر تمام وجود آنها حکومت می‌کند، هر چه می‌گویند بر همین محور دور می‌زند و نتیجه تمام گفتگوها و بحثهای آنها به سلام و صلح و صفا منتهی می‌شود، اصولاً بهشت "دار السلام" و خانه سلامت و امن و امان است چنان که در آیه ۱۲۷ انعام می‌خوانیم "لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ".

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۲۷ تا ۴۰]

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹) وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ (۳۱) وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۴) إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً (۳۶) عُرْبًا أَتْرَاباً (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى (۳۹) وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰)

ترجمه:

۲۷- و اصحاب یمن، چه اصحاب یمنی؟ ۲۸- آنها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند. ۲۹- و در سایه درخت طلح پر برگ به سر می‌برند (درختی است خوشرنگ و خوشبو). ۳۰- و سایه کشیده و گسترده. ۳۱- و در کنار آبشارها. ۳۲- و میوه‌های فراوانی. ۳۳- که هرگز قطع و ممنوع نمی‌شود. ۳۴- و همسرانی گرانقدر. ۳۵- ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم. ۳۶- و همه را بکر قرار داده‌ایم. ۳۷- همسرانی که به همسرشان عشق می‌ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند. ۳۸- اینها همه برای اصحاب یمن است. ۳۹- که گروهی از امتهای نخستینند. ۴۰- و گروهی از امتهای آخرین.

تفسیر: مواهب و نعمتهای اصحاب الیمین

بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان، نوبت به "اصحاب الیمین" می‌رسد، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می‌شود، و در اینجا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می‌کند که با مقایسه به نعمتهای مقربان که در هفت بخش آمده بود یک مرحله پائینتر است.

نخست برای بیان بلندی مقام آنها می‌فرماید: "اصحاب یمین، چه اصحاب یمینی؟! (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ). و این برترین توصیفی است که از آنها شده، زیرا این تعبیر در مواردی به کار می‌رود که اوصاف کسی در بیان نگنجد، و به هر حال این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است. آیه بعد به نخستین موهبت این گروه اشاره کرده، می‌گوید: "آنها در سایه درخت سدر بی‌خار قرار خواهند گرفت" (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ). در حقیقت این رساترین توصیفی است که برای درختان بهشتی در قالب الفاظ دنیوی ما امکان پذیر است، زیرا "سدر" به گفته بعضی از ارباب لغت درختی است تناور که بلندی‌اش گاهی تا چهل متر می‌رسد، و می‌گویند تا دو هزار سال عمر می‌کند (و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد) تنها عیب این درخت این است که خاردار است، ولی با توصیف به "مخضود" (از ماده خضد بر وزن "مجد" به معنی بریدن و گرفتن خار است) این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده. در حدیثی آمده است که هر گاه بعضی از لغات قرآن برای یاران پیامبر ص مشکل می‌شد می‌گفتند خداوند به برکت اعراب بادیه‌نشین و سؤالات آنها ما را بهره‌مند می‌کند، از جمله اینکه عربی بادیه‌نشین روزی خدمت پیامبر(ص) آمد عرض کرد ای رسول خدا! خداوند متعال در قرآن نام از درخت مودی و آزار دهی برده است، و من فکر نمی‌کردم در بهشت چنین درختی باشد! فرمود: کدام درخت؟ عرض کرد: درخت سدر، زیرا دارای خار است، پیامبر ص فرمود: مگر خداوند نمی‌فرماید: "فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ" مفهومش این است که خارهای آن را قطع کرده است، و بجای هر خار میوه‌ای قرار داده که هر میوه‌ای هفتاد و دو رنگ ماده غذایی دارد که هیچیک شباهتی به دیگری ندارد!! دومین موهبت این است که "آنها در سایه درختان" طلح متراکم" به سر می‌برند" (وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ). "طلح" درختی است سبز و خوش‌رنگ و خوشبو، جمعی گفته‌اند همان درختان موز است که برگهای بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه‌ای شیرین و گوارا دارد، و "منضود" از ماده "نضد" به معنی متراکم است. ممکن است این تعبیر اشاره به تراکم برگها یا تراکم میوه‌ها، و یا هر دو باشد، حتی بعضی گفته‌اند، این درختان چنان پر میوه است که ساقه و شاخه‌ها غرق میوه و پوشیده از آن می‌باشد. بعضی از مفسران گفته‌اند با توجه به اینکه درخت سدر برگهایی بسیار کوچک و درخت موز برگهایی بسیار پهن و بزرگ و گسترده دارند ذکر این دو درخت اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد. سومین نعمت بهشتی را چنین بیان می‌کند: "و سایه کشیده و گسترده" (وَ ظِلٌّ مَّمدُودٍ). بعضی این سایه گسترده را به حالتی شبیه بین الطلوعین تفسیر کرده‌اند که سایه همه جا را فرا گرفته است و در حدیثی در روضه کافی این معنی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است.

غرض این است که حرارت آفتاب هرگز بهشتیان را متالم و ناراحت نمی‌کند، و دائماً در سایه‌های مطبوع و گسترده و روح‌افزا به سر می‌برند. در مرحله چهارم به آبهای بهشتی اشاره کرده می‌فرماید: "بهشتیان در کنار آبهایی آبشار مانند (که منظره فوق العاده زیبا و دل‌انگیزی دارد) به سر می‌برند" (وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ). "مسکوب" از ماده "سكب" (بر وزن

کبک) در اصل به معنی ریزش است، و از آنجا که ریزش آب از بالا به پائین به صورت آبشار بهترین مناظر را ایجاد می‌کند، زمزمه‌های آن گوش جان را نوازش می‌دهد و منظره آن چشم را فروغ می‌بخشد، این امر یکی از مواهب بهشتیان قرار داده شده است؛ و البته آن درختها و آن همه آب جاری دائم انواع میوه‌ها را نیز همراه دارد، و لذا در پنجمین نعمت می‌افزاید: "و میوه‌های فراوانی" (وَ فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ) که نه قطع می‌شود و نه هیچگاه ممنوع می‌گردد "لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ". آری همچون میوه‌های این جهان نیست که محدود به فصول معینی باشد، و تنها چند هفته یا چند ماه در سال بر درخت ظاهر شود، و نیز همچون میوه‌های این جهان نیست که گاه خارها مانع چیدن آن است و گاه بلندی خطرناک درخت مانند نخل، و یا مانعی در وجود خود انسان از تناول آن وجود داشته باشد، و نه میزبان اصلی بهشت که خداوند منان است و ماموران او بخل و منعی دارند بنا بر این هیچ مانعی در کار نیست بلکه "مقتضی کاملاً موجود و مانع در هر شکل و هر صورت مفقود است". سپس به نعمت دیگری اشاره کرده، می‌افزاید: "آنها دارای همسران گرانقدری هستند" (و فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ). "فرش" جمع "فراش" در اصل به معنی هر گونه فرش یا بستری است که می‌گسترانند و به همین تناسب گاه به عنوان کنایه از همسر به کار می‌رود (خواه مرد باشد یا زن). لذا در حدیث معروف از پیغمبر گرامی آمده است الولد للفراش و للعاهر الحجر: "فرزندی که از زن شوهردار متولد می‌شود متعلق به همان خانواده است و اگر مرد فاسق و زناکاری در این میان بوده بهره‌اش تنها سنگ است" (و احتمال انعقاد فرزند از نطفه او پذیرفته نیست). بعضی نیز "فرش" را به معنی حقیقی (نه به معنی کنایی) تفسیر کرده‌اند، و آن را اشاره به فرشها و بسترهای بسیار گرانبها و پر ارزش بهشت دانسته‌اند، ولی در این صورت ارتباط آیات بعد که حکایت از حوریان و همسران بهشتی می‌کند از آن قطع می‌شود. سپس به اوصاف دیگری از همسران بهشتی پرداخته، می‌گوید: "ما آنها را آفرینش نوینی بخشیده‌ایم" (إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً). این جمله ممکن است اشاره به همسران مؤمنان در این دنیا باشد که خداوند آفرینش تازه‌ای در قیامت به آنها می‌دهد، و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد بهشت می‌شوند که طبیعت بهشت طبیعت تکامل و خروج از هر گونه نقص و عیب است. و اگر منظور حوریان باشد خداوند آنها را آفرینش نوینی بخشیده‌است به گونه‌ای که هرگز گرد و غبار پیری و ناتوانی بر دامان آنها نمی‌نشیند. ممکن است که تعبیر به انشاء، اشاره به هر دو نیز بوده باشد. سپس می‌افزاید ما آنها را همگی بکر قرار دادیم، (فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا) و شاید این وصف همیشه برای آنها باقی باشد، چنان که بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند و در روایات نیز به آن اشاره شده، یعنی با آمیزش، وضع آنها دگرگون نمی‌شود. و در اوصاف آنها باز می‌افزاید: "آنان نسبت به همسرانشان، عشق می‌ورزند و خوش سخن و فصیحند" (عُرْبًا). "عرب" جمع "عروبه" (بر وزن ضروره) به معنی زنی است که وضع حالش حکایت از محبتش نسبت

به همسر و مقام عفت و پاکیزگی می‌کند، زیرا "اعراب" (بر وزن اظهار) به همان معنی آشکار ساختن است، این واژه به معنی فصیح و خوش سخن بودن نیز می‌آید، و ممکن است هر دو معنی در آیه جمع باشد. وصف دیگرشان اینکه "آنها هم سن و سال با همسرانشان هستند و همگی در خوبی و جمال ظاهر و باطن همانندند و یک از یک بهتر" (أَتْرَابًا). "اتراب" جمع "ترب" (بر وزن "ذهن") به معنی مثل و همانند است و بعضی گفته‌اند این معنی از "ترائب" که به معنی دنده‌های قفسه سینه است گرفته شده زیرا با یکدیگر شباهت دارند. این شباهت و برابری ممکن است در سن و سال نسبت به همسرانشان باشد، تا به اصطلاح، احساسات یکدیگر را کاملاً درک کنند، و زندگی با هم برای آنها لذتبخش‌تر باشد هر چند گاهی با تفاوت سن و سال نیز چنین است ولی در غالب چنین نیست، و یا همانند در خوبی و زیبایی و حسن ظاهر و باطن، درست شبیه تعبیر معروف که می‌گویند: "آنها همه خوبند و یک از یک بهتر". سپس می‌افزاید: "همه این نعمتها برای اصحاب الیمین است" (لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ). و این تأکیدی است مجدد بر اختصاص این مواهب (ششگانه) به آنها. این احتمال نیز داده شده است که این جمله تکمیلی است برای جمله "انا انشاناهن انشاء" یعنی ما آنها را آفرینش نوینی برای اصحاب الیمین دادیم. و در پایان این مقال می‌فرماید: "گروهی از آنان از امتهای نخستینند" (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ). و گروهی از اقوام آخرینند" (و ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ). "ثله" در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است، سپس به هر جمعیت انبوه درهم فشرده گفته شده است، و به این ترتیب گروه عظیمی از اصحاب الیمین از امتهای گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام، چرا که در میان این است صالحان و مؤمنان، بسیاری، هر چند پیشگامان آنها در قبول ایمان نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امتها و پیامبرانشان کمترند. بعضی گفته‌اند این دو گروه هر دو از امت اسلامند، گروهی از اولین آنها و گروهی از آخرین آنها، ولی تفسیر اول صحیحتر است.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۵۰]

وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (۴۲) وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَوْ بَأْوُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۵۰)

ترجمه:

۴۱- و اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود). ۴۲- آنها در میان بادهای کشیده و آب سوزان قرار دارند. ۴۳- و در سایه دودهای متراکم و آتش‌زا! ۴۴- سایه‌ای که نه خنک است و نه مفید. ۴۵- آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند. ۴۶- و بر گناهان بزرگ اصرار داشتند.

۴۷- و می گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا برانگیخته خواهیم شد؟ ۴۸- یا نیاکان نخستین ما؟ ۴۹- بگو اولین و آخرین، ۵۰- همگی در موعد روز معینی جمع می شوند.

تفسیر: کیفرهای دردناک اصحاب شمال

در تعقیب مواهب عظیم گروه مقربان و گروه اصحاب الیمین به سراغ گروه سوم و عذابهای دردناک و وحشتناک آن می رود تا در یک مقایسه وضع حال سه گروه روشن گردد.

می فرماید: " و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی " (وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ).

همانها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود که رمزی است برای آن که گنهکار و آلوده و ستمگرند و اهل دوزخ، و همانگونه که در توصیف مقربان و اصحاب الیمین گفتیم این تعبیر برای بیان نهایت خوبی یا بدی حال کسی است، فی المثل می گوئیم سعادت می ما رو کرد، چه سعادت می؟ یا مصیبتی رو کرد، چه مصیبتی؟! سپس به سه قسمت از کیفرهای آنها اشاره کرده می گوید: " آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند " (فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ). " و در سایه دودی شدید و آتش ز " (وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ).

باد سوزان کشنده از یک سو، و آب جوشان مرگبار از سوی دیگر، و سایه دود داغ و خفه کننده از سوی سوم، آنها را چنان گرفتار می سازد که تاب و توان را از آنان می گیرد، و اگر هیچ مصیبت دیگری جز این سه مصیبت را نداشته باشند برای کیفر آنها کافی است. " سموم " از ماده " سم " به معنی باد سوزانی است که در " مسام " (سوراخهای ریز بدن انسان) داخل می شود و او را هلاک می کند (اصولا سم را به این جهت سم می گویند که در تمام ذرات بدن نفوذ می کند). " حمیم " به معنی شیء داغ، و در اینجا به معنی آب سوزان است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است، مانند آیه ۱۹- حَجَّ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ: " بر سر آنها آب سوزان ریخته می شود ". " یحموم " نیز از همین ماده است و در اینجا به تناسب ظل (سایه) به دود غلیظ و سیاه و داغ تفسیر شده است. سپس برای تاکید می افزاید: سایه ای که نه برودت دارد، و نه هیچ فایده " (لا باردٍ و لا کریم). سایبان گاه انسان را از آفتاب حفظ می کند، و گاه از باد و باران و یا منافع دیگری در بردارد، ولی پیدا است این سایبان هیچ یک از این فوائد را ندارد. تعبیر " کریم " از ماده " کرامت " به معنی مفید فایده است، و لذا در میان عرب معمول است که وقتی می خواهند شخص یا چیزی را غیر مفید معرفی کنند

می‌گویند: "لا کرامه فیہ"، مسلم است سایه‌ای که از دود سیاه و خفه کننده است جز شر و زیان چیزی از آن انتظار نمی‌رود" لا کرامه".

گرچه کیف‌های دوزخیان انواع و اقسام مختلف و وحشتناکی دارد ولی ذکر همین سه قسمت کافی است که انسان بقیه را از آن حدس بزند. در آیات بعد دلائل گرفتاری اصحاب شمال را به این سرنوشت شوم و وحشتناک در سه جمله نخست خلاصه می‌کند: نخست این که " آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ). " مترف " بطوری که در " لسان العرب " آمده از ماده " ترف " (بر وزن سبب) به معنی تنعم است، و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است. درست است که همه " اصحاب الشمال " در زمره " مترفین " نیستند، ولی هدف قرآن سردمداران آنها است. همانگونه که امروز هم می‌بینیم فساد جامعه‌های بشری از گروه متنعمین مست و مغرور است که عامل گمراهی دیگران نیز می‌باشند، سرخ تمام جنگها و خونریزیها و انواع جنایات، و مراکز شهوات، و گرایشهای انحرافی، به دست این گروه است، و به همین جهت قرآن قبل از هر چیز انگشت روی آنها می‌گذارد. این احتمال نیز وجود دارد که نعمت معنی گسترده‌ای دارد و منحصر به اموال نیست بلکه جوانی و سلامت و عمر نیز از نعمتهای خدا است که اگر باعث غرور و غفلت گردد سرچشمه اصلی گناهان است، و اصحاب شمال هر یک دارای نوعی از این نعمتها هستند. سپس به دومین گناه آنها اشاره کرده، می‌افزاید: " آنها بر گناهان بزرگ اصرار داشتند" (وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ). " حنث " در اصل به معنی هر گونه گناه است، ولی در بسیاری از مواقع این واژه به معنی پیمان‌شکنی و مخالفت سوگند آمده، به خاطر اینکه از مصداقهای روشن گناه است. بنابراین ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است، چرا که گناه ممکن است، احیاناً از اصحاب یمین نیز سر زند ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند، هنگامی که متذکر می‌شوند فوراً توبه می‌کنند. جمعی " حنث عظیم " را در اینجا به معنی " شرک " تفسیر کرده‌اند، چرا که گناهی از آن عظیمتر وجود ندارد، همان گونه که قرآن می‌گوید: "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" خداوند هیچگاه شرک را نمی‌بخشد و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می‌بخشد". بعضی نیز آن را به " دروغ " که از اعظم گناهان، و کلید معاصی دیگر است تفسیر کرده‌اند، مخصوصاً هنگامی که توأم با تکذیب انبیاء و قیامت باشد، ولی ظاهر این است که همه اینها مصداقهایی برای " حنث عظیم " محسوب می‌شود و سومین عمل خلاف آنها این بود که می‌گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟ " وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ". بنا بر این انکار

قیامت که خود سرچشمه بسیاری از گناهان است یکی دیگر از اوصاف اصحاب الشمال می‌باشد، و تعبیر به " کائُوا يَقُولُونَ " نشان می‌دهد که در انکار قیامت نیز اصرار می‌ورزیدند و پافشاری داشتند. در اینجا دو مطلب قابل توجه است: نخست اینکه: هنگامی که سخن از " اصحاب الیمین " و " مقربین " در میان بود، شرح اعمال و کارهایی را که سبب آن پاداشها می‌شد نداد (جز اشاره کوتاهی که در مورد مقربان بود) اما هنگامی که نوبت به " اصحاب الشمال " می‌رسد، در این باره شرح کافی می‌دهد تا هم اتمام حجتی باشد و هم بیان این حقیقت که آن مجازاتهای دردناک با اصل عدالت کاملا سازگار است.

دیگر این که سه گناهی که آیات سه‌گانه فوق به آن اشاره شده در حقیقت می‌تواند اشاره به نفی اصول سه‌گانه دین از ناحیه اصحاب شمال باشد: در آخرین آیه تکذیب رستاخیز بود، و در آیه دوم انکار توحید، و در آیه نخست که سخن از " مترفین " می‌گفت اشاره‌ای به تکذیب انبیاء است، زیرا همانگونه که در آیه ۲۳ زخرف می‌خوانیم: وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ: اینگونه ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر این که مترفین آنها گفتند ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنها پایبندیم". تعبیر به " ترابا و عظاما " ممکن است اشاره به این باشد که گوشتهای ما تبدیل به خاک و استخوانهای ما برهنه می‌شود، با این حال آفرینش جدید چگونه ممکن است؟ و چون فاصله خاک از حیات نوین بیشتر است در آغاز ذکر شده است و عجب اینکه آنها صحنه‌های معاد را با چشم خود در این جهان می‌دیدند که چگونه بسیاری از موجودات زنده مانند گیاهان می‌پوسند و خاک می‌شوند و بار دیگر لباس حیات در تن می‌کنند، و اصولا کسی که آفرینش نخستین را کرده است چگونه تکرار آن برای او مشکل است، با این حال آنها پیوسته روی انکار معاد اصرار داشتند. آنها به این هم قناعت نمی‌کردند و برای اظهار تعجب بیشتر می‌گفتند: " آیا نیاکان نخستین ما که هیچ اثری از آنها باقی نمانده دوباره زنده می‌شوند؟! (أ و أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ). همانها که شاید هر ذره‌ای از خاکشان به گوشه‌ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است؟ ولی چنان که در پایان سوره یس مشروحا گفته شد در برابر دلائل محکمی که بر مساله معاد دلالت می‌کند اینها یک مشت بهانه‌های واهی است. سپس قرآن به پیامبر اسلام ص دستور می‌دهد که در پاسخ آنها " بگو: نه فقط شما و پدرانتان، بلکه تمام اولین و آخرین ... " (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ). " همگی در موعد روز معین (روز رستاخیز) جمع می‌شوند " (لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ). " میقات " از ماده " وقت " به معنی زمانی است که برای کار یا وعده‌ای تعیین شده، و منظور از میقات در اینجا همان وقت مقرر قیامت است، که در آن روزها همه انسانها در محشر برای رسیدگی به حسابهایشان اجتماع می‌کنند، گاهی نیز به صورت کنایه، برای مکانی که برای انجام کاری مقرر شده است به کار می‌رود، مانند " میقاتهای حج " که نام مکانهای خاصی است که از آنجا احرام می‌بندند. ضمنا از تعبیرات مختلف این

آیه تاکیدهای متعددی در زمینه رستاخیز استفاده می‌شود (ان-لام-مجموعون به صورت اسم مفعول- و توصیف "یوم" به معلوم بودن). از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که معاد و رستاخیز همه انسانها در یک روز همراه هم انجام می‌گیرد، و همین معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است. و از اینجا به خوبی روشن می‌شود آنهایی که قیامت را در زمانهای متعدد نسبت به هر امتی جداگانه پنداشته‌اند از آیات قرآن کاملا بیگانه‌اند. شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از معلوم بودن قیامت، معلوم بودن نزد پروردگار است و گرنه هیچکس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت آن آگاه نیست.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۱ تا ۵۶]

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۱) لَأَكَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (۵۲) فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵) هَذَا نُزِّلَهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶)

ترجمه:

۵۱- سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده. ۵۲- قطعا از درخت زقوم می‌خورید ۵۳- و شکمها را از آن پر می‌کنید ۵۴- و روی آن از آب سوزان می‌نوشید ۵۵- و همچون شترانی که مبتلا به بیماری عطش شده‌اند از آن می‌آشامید ۵۶- این است وسیله پذیرایی از آنها در قیامت!

تفسیر: بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه

این آیات هم چنان ادامه بحثهای مربوط به کیفرهای "اصحاب الشمال" است، آنها را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: "سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده" (ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ). "از درخت "زقوم" می‌خورید" (لَأَكَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ). "و شکمهای خود را از آن پر می‌کنید" (فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ). در آیات گذشته تنها از محیط زندگی "اصحاب الشمال" دوزخ سخن به میان آمده بود. اما در اینجا سخن از ماکول و مشروب آنها است، که درست از این نظر نیز نقطه مقابل مقربان و اصحاب الیمین می‌باشند. قابل توجه اینکه مخاطب در این آیات "گمراهان تکذیب کننده‌اند"، آنهایی که علاوه بر گمراهی و ضلال دارای روح عناد و لجاج در مقابل حقند و پیوسته به این کار ادامه می‌دهند. "زقوم" چنان که قبلا نیز گفته‌ایم گیاهی است تلخ و بد بو و بد طعم، و شیرهای دارد که وقتی به بدن انسان می‌رسد ورم می‌کند، و

گاه به هر نوع غذای تنفر آمیز دوزخیان گفته شده است. تعبیر به "فَمَالُؤُنْ مِنْهَا الْبُطُونُ" اشاره به این است که آنها نخست گرفتار حالت گرسنگی شدید می‌شوند به گونه‌ای که حریصانه از این غذای بسیار ناگوار می‌خورند و شکمها را پر می‌کنند. هنگامی که از این غذای ناگوار خوردند تشنه می‌شوند، اما نوشابه آنها چیست؟ قرآن در آیه بعد می‌گوید: "شما روی آن غذای ناگوار از آب سوزان می‌نوشید!" (فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ). "و چنان حریصانه می‌نوشید همانند نوشیدن شترانی که به بیماری استسقا مبتلا شده‌اند" (فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ). شتری که مبتلا به این بیماری می‌شود آن قدر تشنه می‌گردد و پی در پی آب می‌نوشد تا هلاک شود، آری این است سرنوشت "ضالون مکذوبون" در قیامت. "حمیم" به معنی آب فوق العاده داغ و سوزان است، لذا به دوستان گرم و پر محبت "ولی حمیم" می‌گویند، "حمام" نیز از همین ماده مشتق شده است.

"هیم" (بر وزن میم) جمع "هاؤم" (و بعضی آن را جمع "اهیم" و "هیماء" می‌دانند) در اصل از "هیمام" (بر وزن فرات) به معنی بیماری عطش است که به شتر عارض می‌شود، این تعبیر در مورد عشقهای سوزان، و عاشقان بیقرار نیز به کار می‌رود. بعضی از مفسران "هیم" را به معنی زمینهای شنزار می‌دانند که هر قدر آب روی آن بریزند در آن فرو می‌رود و گویی هرگز سیراب نمی‌شود! و در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر اشاره به این طعام و نوشابه کرده، می‌گوید: "این است وسیله پذیرایی از آنها در روز قیامت!" (هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ). و این در حالی است که "اصحاب الیمین در سایه‌های بسیار لطیف و پر طراوت آرمیده‌اند، و از بهترین میوه‌ها و چشمه‌های آب گوارا، و شراب طهور، می‌نوشند و سرمست از عشق خدا هستند،" بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! واژه "نزل" چنان که قبلا گفته‌ایم به معنی وسیله‌ای است که با آن از میهمان عزیزی پذیرایی می‌کنند، و گاه به اولین طعام یا نوشیدنی که برای میهمان می‌آورند اطلاق می‌شود، بدیهی است دوزخیان نه میهمانند، و نه زقوم و حمیم وسیله پذیرایی محسوب می‌شود، بلکه این یک نوع طعنه بر آنها است تا حساب کنند وقتی پذیرایی آنها چنین باشد وای به حال مجازات و کیفر آنان!

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۷ تا ۶۲]

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

۵۷- ما شما را آفریدیم، چرا که آفرینش مجدد را تصدیق نمی‌کنید؟ ۵۸- آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاهید؟ ۵۹- آیا شما آن را (در دوران جنینی) آفرینش پی در پی می‌دهید، یا ما آفریدگاریم؟ ۶۰- ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد. ۶۱- به این منظور که گروهی را بجای گروه دیگری بیاوریم و شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه بخشیم. ۶۲- شما عالم نخستین را دانستید، چگونه متذکر نمی‌شوید (که جهانی بعد از آن است).

تفسیر: هفت دلیل بر مسأله معاد

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تکذیب کنندگان معاد در میان بود و اصولاً تکیه بحثهای این سوره عمدتاً روی مسأله اثبات معاد، است در این آیات به بحث و بررسی پیرامون ادله معاد می‌پردازد، رویهمرفته هفت دلیل بر این مسأله مهم

ارائه می‌دهد که پایه‌های ایمان را در این زمینه قوی کرده، قلب انسان را به وعده‌های الهی که در آیات گذشته پیرامون مقربان و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال آمده بوده مطمئن می‌سازد.

در مرحله اول می‌گوید: "ما شما را خلق کرده‌ایم، چرا آفرینش مجدد را تصدیق نمی‌کنید؟! (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ). چرا از رستاخیز و معاد جسمانی بعد از خاک شدن بدن تعجب می‌کنید؟ مگر روز نخست شما را از خاک نیافریدیم؟ مگر "حکم الامثال" واحد نیست؟ این استدلال در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۷۸-۷۹ سوره "یس" آمده که قرآن در پاسخ یکی از مشرکان که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بود و می‌گفت "چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند!" می‌فرماید: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ او برای ما مثالی زد، و آفرینش نخستین خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند، بگو: همان کس که آن را در آغاز آفرید، و او از همه مخلوقات خود آگاه است." در آیه بعد به دلیل دوم اشاره کرده می‌فرماید: "آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاه هستید؟! (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ). آیا شما در طول مراحل جنینی آن را آفرینشهای مکرر می‌دهید؟ یا ما آفریدگاریم؟! (أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ). چه کسی این نطفه بی ارزش و ناچیز را هر روز به شکل تازه‌ای در می‌آورد و خلقتی بعد از خلقتی، و آفرینشی بعد از آفرینشی می‌دهد؟ راستی این تطورات شگفت‌انگیز که اعجاب همه اولوالالباب و متفکران را برانگیخته از ناحیه شما است یا خدا؟ آیا کسی که

قدرت بر این آفرینشهای مکرر دارد از زنده کردن مردگان در قیامت عاجز است؟! این آیه در حقیقت شبیه آیه ۵ سوره حج است که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنٍ لَّكُمْ وَنَقَرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا:** "ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه به گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می‌دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می‌فرستیم". از اینها گذشته اگر آنچه را دانشمندان امروز در باره این قطره آب ظاهرا ناچیز دریافته‌اند در نظر بگیریم مطلب روشنتر می‌شود چرا که می‌گویند آنچه باعث تولید نطفه انسان می‌شود ترکیبی است از "اسپر" (نطفه مرد) با "اوول" (نطفه زن) و "اسپرها" کرمکهای بسیار کوچک ذره‌بینی هستند که در هر مرتبه انزال ممکن است بین دو تا پانصد میلیون اسپر در آن وجود داشته باشد! (یعنی به اندازه جمعیت چندین کشور جهان!) و عجب اینکه این موجود بسیار کوچک بعد از ترکیب با نطفه زن به زودی رشد می‌کند و به طور سرسام‌آوری تکثیر یافته و سلولهای بدن انسان را می‌سازد و با اینکه سلولها ظاهرا همه مشابهند به زودی از هم جدا می‌شوند، گروهی قلب انسانی را تشکیل می‌دهند، و گروهی دست و پا، و گروهی گوش و چشم، و هر

یک درست در جای خود قرار می‌گیرند، نه سلولهای قلب بجای کلیه می‌روند و نه سلولهای کلیه به جای قلب، نه یاخته‌های گوش در محل یاخته‌های چشم قرار می‌گیرند و نه بر عکس، خلاصه اینکه نطفه در دوران جنینی عوالم پر غوغایی را طی می‌کند تا به صورت طفلی متولد گردد، و همه اینها در پرتو خالقیت مستمر و مداوم الهی است، در حالی که نقش ساده انسان در این خلقت فقط در یک لحظه تمام می‌شود و آن لحظه ریختن نطفه است در رحم و بس! آیا این خود دلیل زنده‌ای بر مساله معاد نیست؟ که چنین قادر متعالی قدرت بر احیای مردگان را دارد؟! سپس به بیان دلیل سوم پرداخته، می‌گوید: "ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم، و هرگز کسی بر ما پیشدستی نمی‌کند" (**نَحْنُ قَادِرُونَ عَلَىٰ مَا نَشَاءُ** و ما نَحْنُ قَادِرُونَ عَلَىٰ مَا نَشَاءُ). در **الْمَوْتِ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ**، آری ما هرگز مغلوب نخواهیم شد و اگر مرگ را مقدر کرده‌ایم نه به خاطر این است که نمی‌توانیم عمر جاویدان بدهیم؛ بلکه هدف این بوده است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنها بیاوریم، و سرانجام شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه بخشیم" (**عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ**). در تفسیر این دو آیه نظر دیگری غیر از آنچه در بالا گفتیم نیز وجود دارد و آن اینکه آیه دوم بیان هدف آیه اول نیست بلکه دنباله آن است می‌گوید: ما هرگز عاجز و مغلوب نیستیم از اینکه گروهی را ببریم و گروه دیگری را جانشین آنها سازیم.

در مورد جمله " عَلِيٌّ أَنْ يُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ " نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی همان تفسیری است که در بالا ذکر کردیم که در میان مفسران مشهور است، و مطابق آن سخن از تبدیل اقوام در این دنیا است، تفسیر دوم می‌گوید: منظور از " امثال " خود انسانها هستند که در قیامت باز می‌گردند، و تعبیر به " مثل " به خاطر آن است که انسان با تمام خصوصیاتش باز نمی‌گردد، بلکه در زمان دیگر و کیفیات تازه‌ای از نظر جسم و روح خواهد بود؛ ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد، و به هر حال هدف این است که از مساله مرگ استدلالی برای رستخیز بیان کند، استدلال را می‌توان به این صورت توضیح داد: خداوند حکیم که انسانها را آفریده و مرتبا گروهی می‌میرند و گروه دیگری جانشین آنها می‌شوند هدفی داشته، اگر این هدف تنها زندگی دنیا بوده سزاوار است که عمر انسان جاودان باشد، نه آن قدر کوتاه و آمیخته با هزاران ناملات که به آمد و رفتش نمی‌ارزد؛ بنا بر این قانون مرگ به خوبی گواهی می‌دهد که اینجا یک گذرگاه است نه یک منزلگاه: یک پل است، نه یک مقصد، چرا که اگر مقصد و منزل بود باید دوام می‌داشت. جمله " وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ " (شما را می‌آفرینیم به صورتی که نمی‌دانید) ظاهرا اشاره به آفرینش انسان در قیامت است که می‌تواند هدفی برای مرگ و حیات این دنیا باشد. بدیهی است چون هیچکس سرای آخرت را ندیده، از اصول و نظاماتی را که بر آن حاکم است بیخبرند، حتی بیان حقیقت آن در قالب الفاظ ما نمی‌گنجد تنها شبحی از آن را از دور می‌بینیم. ضمنا آیه فوق کاملا بیانگر این واقعیت است که شما را در جهان نوین و با اشکال و شرائط تازه می‌آفرینیم که از آن خبر ندارید.

در آخرین آیه مورد بحث سخن از چهارمین دلیل معاد است می‌فرماید: " شما نشئه اولی (این جهان) را دانستید چگونه متذکر نمی‌شوید که نشئه و عالم دیگری بعد از آن است " (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ).

این دلیل را به دو گونه می‌توان بیان کرد: نخست اینکه فی المثل اگر ما از بیابانی بگذریم و در آن قصر بسیار مجلل و باشکوهی با محکمترین و عالیترین مصالح، و تشکیلات وسیع و گسترده، ببینیم، و بعد به ما بگویند اینهمه تشکیلات و ساختمان عظیم برای این است که فقط قافله کوچکی چند ساعتی در آن بیاساید و بروید، پیش خود می‌گوئیم این کار حکیمانه نیست، زیرا برای چنین هدفی مناسب این بود چند خیمه کوچک برپا شود. دنیای با این عظمت و اینهمه کرات و خورشید و ماه و انواع موجودات زمینی نمی‌تواند برای هدف کوچکی مثل زندگی چند روزه بشر در دنیا آفریده شده باشد، و گرنه آفرینش جهان پوچ و بی حاصل است، این تشکیلات عظیم برای موجود شریفی مثل انسان آفریده شده تا خدای بزرگ را از آن بشناسد معرفتی که در زندگی دیگر سرمایه بزرگ او است. این بیان در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۲۷ سوره ص در باره معاد آمده است: " وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا: " ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریده‌ایم این گمان کافران است ". دیگر اینکه صحنه‌های معاد را در این جهان

در هر گوشه و کنار با چشم خود می‌بینید، همه سال در عالم گیاهان صحنه رستاخیز تکرار می‌شود، زمینهای مرده را با نزول قطرات حیاتبخش باران زنده می‌کند، چنان که در آیه ۳۹ سوره فصلت می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى** "کسی که این زمینهای مرده را زنده می‌کند هم او است که مردگان را زنده می‌کند!" در آیه ۶ سوره حج نیز به همین معنی اشاره شده است.

نکته: دلیلی برای اثبات حجیت قیاس

در اصول فقه ما این مسأله مطرح است که نمی‌توان احکام شرع را از طریق قیاس ثابت کرد، فی‌المثل بگوئیم چون زن حائض روزه خود را قضا می‌کند نماز خود را نیز باید قضا کند (و به اصطلاح باید از کلی به جزئی راه پیدا کرد نه از یک جزء به جزئی دیگر) هر چند علمای اهل سنت غالباً قیاس را به عنوان یکی از منابع تشریح در فقه اسلامی پذیرفته‌اند، هر چند جمعی از آنها در مسأله نفی حجیت قیاس با ما موافقتند. جالب اینکه بعضی از طرفداران قیاس از آیه فوق (و لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ) خواسته‌اند برای مقصود خود استدلال کنند! چون خداوند می‌گوید حال نشاء اخیری (قیامت) را بر نشاء اولی (دنیا) قیاس کنید. ولی این استدلال عجیبی است زیرا "اولا" آنچه در آیه فوق آمده یک استدلال عقلی و قیاس منطقی است، چون منکران معاد می‌گفتند خدا چگونه قدرت دارد استخوان پوسیده را زنده کند؟ قرآن در جواب آنها می‌گوید: همان کسی که قدرت داشت شما را در آغاز بیافریند بعداً نیز چنین قدرتی را دارد، در حالی که قیاس ظنی در احکام شرعی هیچگاه چنین نیست، زیرا ما احاطه به مصالح و مفاسد تمام احکام شرع نداریم. "ثانیا" آنها که قیاس را ممنوع می‌دانند "قیاس اولویت" را استثنا کرده‌اند فی‌المثل اگر قرآن می‌گوید: "نسبت به پدر و مادر کمترین سخن خشونت - آمیز نگوئید" به طریق اولی می‌فهمیم نباید آزار بدنی به آنها برسانیم، آیه مورد بحث از قبیل "قیاس اولویت" است و ربطی به قیاس ظنی مورد نزاع ندارد چرا که در آغاز که هیچ چیزی وجود نداشت خداوند کره

زمین و خاک را آفرید و انسان را از آن خاک خلقت کرد، در آخرت حد اقل خاکهای انسان موجود است، و لذا در قرآن مجید در آیه ۲۷ روم می‌خوانیم: **وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ** "او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می‌گرداند و این کار برای او آسانتر است".

این سخن را با حدیثی پایان می‌دهیم که فرمود: **عجبا كل العجب للمكذب بالنشأة الأخرى و هو يرى النشأة الاولى، و عجبا للمصدق بالنشأة الآخرة و هو يسعى لمدار الغرور:** "بسیار شگفت‌انگیز است کار کسی که نشئه دیگر را انکار می‌کند در

حالی که نشاء اولی را می‌بیند و بسیار تعجب آور است کسی که به نشاء آخرت ایمان دارد اما تمام تلاش او برای دنیا است."

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۶۳ تا ۶۷]

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُعْرِضُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۳- آیا هیچ در باره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟ ۶۴- آیا شما آن را می‌رویانیید، یا ما می‌رویانیم؟ ۶۵- هر گاه بخواهیم آن را تبدیل به کاه درهم کوبیده می‌کنیم به گونه‌ای که تعجب کنید! ۶۶- (به گونه‌ای که بگوئید): به راستی ما زیان کرده‌ایم. ۶۷- بلکه ما به کلی محرومیم.

تفسیر: زارع خداوند است یا شما؟!

تا کنون چهار دلیل از دلائل هفتگانه‌ای را که در این سوره برای معاد ذکر شده خوانده‌ایم.

آیات مورد بحث و آیات آینده به سه دلیل دیگر که هر کدام نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان خدا در زندگی انسان است اشاره می‌کند که یکی مربوط به آفرینش دانه‌های غذایی و دیگری "آب" و سومی "آتش" است، زیرا سه رکن اساسی زندگی انسان را اینها تشکیل می‌دهد، دانه‌های گیاهی مهمترین ماده غذایی انسان محسوب می‌شود، و آب مهمترین مشروب، و آتش مهمترین وسیله برای اصلاح مواد غذایی و سایر امور زندگی است. نخست می‌فرماید: "آیا هیچ در باره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟! (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ). "آیا شما آن را می‌رویانیید یا ما می‌رویانیم؟" (أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ).

جالب اینکه در آیه اول تعبیر به "تحرثون" از ماده "حرث" (بر وزن درس) می‌کند که به معنی کشت کردن (افشاندن دانه و آماده ساختن آن برای نمو است) و در آیه دوم تعبیر به "تزرعونه" از ماده "زراعت" می‌کند که به معنی رویانیدن است. بدیهی است کار انسان تنها کشت است، اما رویانیدن تنها کار خدا است، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم

ص نقل شده که فرمود: لا یقولن احدکم زرع و لیقل حرثت (فان الزارع هو اللّٰه): "هیچیک از شما نگوید: من زراعت کردم، بلکه گوید کشت کردم" (زیرا زارع حقیقی خدا است). شرح این دلیل چنین است که انسان کاری را که در مورد زراعت می‌کند بی شباهت به کار او در مورد تولد فرزند نیست، دانه‌ای را می‌افشاند و کنار می‌رود، این خداوند است که در درون دانه یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که وقتی در محیط مساعد قرار گرفت در آغاز از مواد غذایی آماده در خود دانه استفاده می‌کند، جوانه می‌زند، و ریشه می‌دواند، سپس با سرعت عجیبی از مواد غذایی زمین کمک می‌گیرد، و دستگاههای عظیم و لایراتوارهای موجود در درون گیاه به کار می‌افتد و غوغایی برپا می‌کند ساقه و شاخه و خوشه را می‌سازد و گاه از یک تخم صدها یا هزاران تخم برمی‌خیزد. دانشمندان می‌گویند: تشکیلاتی که در ساختمان یک گیاه به کار رفته از تشکیلات موجود در یک شهر عظیم صنعتی با کارخانه‌های متعددش شگفت‌انگیزتر و به مراتب پیچیده‌تر است. آیا کسی که چنین قدرتی دارد از احیای مجدد مردگان عاجز است. در آیه بعد برای تاکید روی این مساله که انسان هیچ نقشی در مساله نمو و رشد گیاهان جز افشاندن دانه ندارد می‌افزاید "اگر ما بخواهیم این زراعت را تبدیل به یک مشت کاه درهم کوبیده شده می‌کنیم به گونه‌ای که تعجب کنید!" (لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلُمْتُمْ تَفَكُّهُنَّ). آری می‌توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آن را قبل از بستن دانه‌ها خشک کرده درهم بشکنند، یا آفتی برای آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد، و نیز می‌توانیم سیل ملخها را بر آن بفرستیم، و یا گوشه‌ای از یک صاعقه بزرگ را بر آن مسلط سازیم، به گونه‌ای که چیزی جز یک مشت کاه خشکیده از آن باقی نماند، و شما از مشاهده منظره آن در حیرت و ندامت فرو روید. آیا اگر زارع حقیقی شما بودید این امور امکان داشت؟ پس بدانید همه این برکات از جای دیگر است.

"حطام" از ماده "حطم" (بر وزن حتم) در اصل به معنی شکستن چیزی است، و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند استخوان پوسیده، و یا ساقه‌های خشک گیاهان اطلاق می‌شود و در اینجا منظور کاه است. این احتمال نیز داده شده است که منظور از حطام در اینجا پوسیدن تخمها در زیر زمین و عدم رویش آنها باشد. "تفکھون" از ماده "فکھه" به معنی میوه است، سپس "فکاهت" به مزاح و شوخی و گفتن لطیفه‌ها که میوه جلسات انس است اطلاق شده، ولی این ماده گاهی به معنی تعجب و حیرت نیز آمده، و آیه مورد بحث از این قبیل است.

این احتمال نیز وجود دارد همانگونه که انسان به هنگام "خشم" گاهی می‌خندد که نام آن را خنده خشم می‌گذارند در هنگام مصائب سخت و سنگین نیز به شوخی می‌پردازد بنا بر این منظور شوخی به خاطر مصیبت است. آری تعجب می‌کنید

و به حیرت فرو می‌روید و می‌گوئید: "به راستی که ما زیان کردیم" و سرمایه ز کف دادیم، و چیزی به دست نیاوردیم (إِنَّا لَمُغْرَمُونَ). "بلکه ما به کلی محروم و بیچاره هستیم" (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ). آیا اگر زارع حقیقی شما بودید چنین سرنوشتی امکان‌پذیر بود؟ اینها نشان می‌دهد که اینهمه آوازه‌ها از او است، و هم او است که از یک دانه ناچیز، گیاهان پر طراوت و گاه صدها یا هزاران دانه تولید می‌کند، گیاهانی که دانه‌هایش خوراک انسانها، و شاخ و برگش غذای حیوانات، و گاه ریشه‌ها و سایر اجزایش درمان انواع دردهاست.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۶۸ تا ۷۴]

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَ مَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

ترجمه:

۶۸- آیا به آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ ۶۹- آیا شما آن را از ابر نازل می‌کنید؟ یا ما نازل می‌کنیم؟ ۷۰- هر گاه بخواهیم این آب گوارا را، تلخ و شور قرار می‌دهیم، پس چرا شکر نمی‌کنید؟، ۷۱- آیا در باره آتشی که می‌افروزید فکر کرده‌اید؟ ۷۲- آیا شما درخت آن را آفریده‌اید؟ یا ما آفریده‌ایم؟ ۷۳- ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم. ۷۴- حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار)

تفسیر: این آب و آتش از کیست؟

در این آیات اشاره به ششمین و هفتمین دلیل معاد، در این بخش از آیات سوره واقعه می‌کند که بیانگر قدرت خداوند بر همه چیز و بر احیای مردگان است. نخست می‌فرماید: "آیا به آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟" (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ). "آیا شما آن را از ابر نازل می‌کنید؟ یا ما نازل می‌کنیم؟" (أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ). "مزن" (بر وزن حزن) آن گونه که "راغب" در "مفردات" می‌گوید: به معنی "ابره‌ای روشن" است، و بعضی آن را به "ابره‌ای باران‌زا" تفسیر کرده‌اند.

این آیات و جدان انسانها را در برابر یک سلسله سؤاها قرار می‌دهد و از آنها اقرار می‌گیرد، و در واقع می‌گوید: آیا در باره این آبی که مایه حیات شما است و پیوسته آن را می‌نوشید هرگز فکر کرده‌اید؟ چه کسی به آفتاب فرمان می‌دهد بر صفحه اقیانوسها بتابد، و از میان آبهای شور و تلخ تنها ذرات آب خالص و شیرین و پاک از هر گونه آلودگی را جدا ساخته، و به صورت بخار به آسمان بفرستد؟ چه کسی به این بخارات دستور می‌دهد دست به دست هم دهند و فشرده شوند، و قطعات ابرهای باران‌زا را تشکیل دهند؟ چه کسی دستور حرکت به بادهای و جابجا کردن قطعات ابرها و فرستادن آنها را بر فراز زمینهای خشک و مرده می‌دهد؟ چه کسی به طبقات بالای هوا این خاصیت را بخشیده که به هنگام سرد شدن توانایی جذب بخار را از دست دهد، و در نتیجه بخارات موجود به صورت قطرات باران، نرم و ملایم، آهسته و پی در پی، بر زمینها فرود آیند؟ اگر یک سال خورشید اعتصاب کند، بادهای از حرکت بایستند، قطعات بالای جو بخارات را مصرانه در خود نگهدارند، و آسمان بر زمین بخیل گردد، آن چنان که زرع و نخیل لب تر نکنند، همه شما از تشنگی هلاک می‌شوید، و حیوانات و باغها و زراعتهای شما می‌خشکد. کسی که این قدرت را دارد که با وسایلی اینچنین ساده آن چنان برکاتی برای شما فراهم سازد، آیا قادر بر احیای مردگان نیست؟ این خود یک نوع احیای مردگان است احیای زمینهای مرده که، هم نشانه توحید و عظمت خدا است و هم دلیل بر رستاخیز و معاد. و اگر می‌بینیم در آیات فوق فقط روی آب نوشیدنی تکیه شده و از تاثیر آن در مورد حیات حیوانات و گیاهان سخنی به میان نیامده به خاطر اهمیت فوق العاده آب برای حیات خود انسان است، بعلاوه در آیات قبل اشاره‌ای به مساله زراعت شده بود و نیازی به تکرار نبود. جالب اینکه اهمیت آب و نقش آن در زندگی بشر نه تنها با گذشت زمان و پیشرفت صنایع و علم و دانش انسان کم نمی‌شود، بلکه بر عکس، انسان صنعتی نیاز بیشتری به آب دارد، لذا بسیاری از مؤسسات عظیم صنعتی فقط در کنار رودخانه‌های عظیم قدرت فعالیت دارند. سرانجام در آیه بعد برای تکمیل همین بحث می‌افزاید: "اگر بخواهیم این آب گوارا و شیرین را به صورت تلخ و شور قرار می‌دهیم" (لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا). "پس چرا شکر این نعمت بزرگ را بجا نمی‌آورید؟" (فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ). آری اگر خدا می‌خواست به املاح محلول در آب نیز اجازه می‌داد که همراه ذرات آب تبخیر شوند، و دوش به دوش آنها به آسمان صعود کنند، و ابرهایی شور و تلخ تشکیل داده، قطره‌های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فرو ریزند! اما او به قدرت کامله‌اش این اجازه را به املاح نداد، نه تنها املاح در آب، بلکه میکربهای موزی و مضر و مزاحم نیز اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کنند، و دانه‌های باران را آلوده سازند به همین دلیل قطرات باران هر گاه هوا آلوده نباشد خالص‌ترین، پاک‌ترین، و گواراترین آبها است. "اجاج" از ماده "اج" (بر وزن حج) در اصل از "اجیح" آتش یعنی برافروختگی و سوزندگی آن گرفته شده است، و به آبهایی که به خاطر شوری یا تلخی و حرارت دهان را می‌سوزاند اجاج می‌گویند. این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) پایان می‌دهیم در این حدیث می‌خوانیم:

ان النبي كان اذا شرب الماء قال الحمد لله الذی سقانا عذبا فراتا برحمته و لم يجعله ملحا اجاجا بذنوبنا! " هنگامی که حضرت آب می‌نوشید می‌فرمود: حمد برای خداوندی که به رحمتش ما را از آب شیرین و گوارا سیراب کرد، و آن را به خاطر گناهانمان شور و تلخ قرار نداد!".

سرانجام به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می‌رسیم و آن آفرینش آتش است، آتشی که از مهمترین ابزار زندگی بشر، و مؤثرترین وسیله در تمام صنایع است، می‌فرماید: " آیا هیچ در باره آتشی که می‌افروزید اندیشیده‌اید؟ " (أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ). " آیا شما درخت آن را آفریده‌اید یا ما آفریده‌ایم؟ " (أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ). " تورون " از ماده " وری " (بر وزن نفی) به معنی مستور ساختن است و به آتشی که در وسائل آتش‌افروزی نهفته است و آن را از طریق جرقه زدن بیرون می‌آورند " وری " و " ایراء " می‌گویند. توضیح اینکه: برای افروختن آتش و ایجاد جرقه نخستین که امروز از کبریت و فندک و مانند آن استفاده می‌کنند در گذشته گاه از آهن و سنگ چخماق بهره می‌گرفتند، و آنها را به یکدیگر می‌زدند و جرقه ظاهر می‌شد، اما اعراب حجاز از دو نوع درخت مخصوص که در بیابانها می‌روئید و بنام " مرخ " و " عفار " نامیده می‌شد به عنوان دو چوب آتش‌زنه استفاده می‌کردند، اولی را زیر قرار می‌دادند و دومی را روی آن می‌زدند، و مانند سنگ و چخماق جرقه از آن تولید می‌شد. غالب مفسران آیات فوق را به همین معنی تفسیر کرده‌اند که خداوند می‌خواهد از آتشی که در چوب اینگونه درختان نهفته شده و از آن به عنوان آتش‌زنه استفاده می‌شود استدلال بر نهایت قدرت خود کند، که در " شجر اخضر " (درخت سبز) آتش و نار آفریده است، در حالی که جان درخت در آب است، آب کجا و آتش کجا؟! آن کس که چنین توانایی دارد که این آب و آتش را در کنار هم بلکه در درون هم نگهداری کند چگونه نمی‌تواند مردگان را لباس حیات بپوشاند و در رستاخیز زنده کند؟ شبیه همین دلیل برای معاد در آیات آخر سوره " یس " نیز آمده است، الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ " همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می‌افروزید " (یس ۸۰). ولی همانگونه که در تفسیر آیه فوق مشروحا بیان کردیم این تعبیر قرآنی می‌تواند اشاره به دلیل لطیفتری که همان رستاخیز انرژی‌هاست بوده باشد، و به تعبیر دیگر در اینجا سخن تنها از " آتش‌زنه " نیست، بلکه سخن از خود آتش‌گیر یعنی چوب و هیزم که به هنگام سوختن آن همه حرارت و انرژی را آزاد می‌کند، نیز هست. توضیح اینکه: از نظر علمی ثابت شده آتشی که امروز به هنگام سوختن چوبها مشاهده می‌کنیم همان حرارتی است که درختان طی سالیان دراز از آفتاب گرفته، و در خود ذخیره کرده‌اند، ما فکر می‌کنیم تابش پنجاه سال نور آفتاب بر بدنه درخت از میان رفته، غافل از اینکه تمام آن حرارت در درخت ذخیره شده، و به هنگامی که جرقه آتش به چوبهای خشک می‌رسد و شروع به سوختن می‌کند آن حرارت و نور و انرژی را پس

می‌دهند. یعنی در اینجا رستاخیز و معادی برپا می‌شود، و اثریها مرده از نو زنده می‌شوند و جان می‌گیرند، و به ما می‌گویند: خدای که رستاخیز ما را فراهم ساخت قدرت دارد که رستاخیز شما انسانها را نیز فراهم سازد!

جمله "تورون" که به معنی آتش افروختن است گرچه معمولاً در اینجا به استفاده از "آتش‌زنه" تفسیر شده، ولی هیچ مانعی ندارد که آتش‌گیره (هیزم) را نیز شامل می‌شود، زیرا به هر حال آتشی است پنهان که آشکار می‌گردد. البته این دو معنی با هم منافات ندارد، معنی اول را عموم مردم می‌فهمند و معنی دوم که معنی دقیقتری است با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش آشکار گشته. در آیه بعد برای تاکید بحثهای فوق می‌افزاید: "ما این آتشی را که از این درختان خارج می‌شود وسیله یادآوری برای همگان و نیز وسیله زندگی برای مسافران قرار داده‌ایم" (نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ). بازگشت آتش از درون درختان سبز از یک سو یادآور بازگشت روح به بدنهای بیجان در رستاخیز است، و از سوی دیگر این آتش تذکری است نسبت به آتش دوزخ، چرا که طبق حدیثی پیغمبر گرامی اسلام (ص) فرمود: نارکم هذه التي توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم این آتشی که برمی‌افروزید یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است!". و اما تعبیر به "متاعاً للمقوین" اشاره کوتاه و پر معنی به فوائد دنیوی این آتش است، زیرا در معنی "مقوین" دو تفسیر آمده، نخست اینکه: از ماده "قواء" (بر وزن کتاب) به معنی بیابان خشک و خالی است، بنا بر این "مقوین" به کسانی می‌گویند که در بیابانها گام می‌نهند، و از آنجا که افراد بادیه‌نشین غالباً فقیرند گاه این تعبیر در معنی "فقیر" نیز به کار رفته است. تفسیر دوم اینکه: از ماده "قوت" و به معنی "نیرومندان" است، بنا بر این واژه مزبور از لغاتی است که در دو معنی متضاد به کار می‌رود. درست است که آتش و درختان "آتش‌زنه" و "آتش‌گیره" مورد استفاده همگان است، ولی چون مسافران برای دفع سرما و طبخ غذا مخصوصاً در سفرهای قدیم به وسیله قافله‌ها بیش از همه محتاج به آن بودند روی آن تکیه شده است. استفاده "اقویاء" از آتش نیز به خاطر گستردگی زندگی آنها روشن است، مخصوصاً اگر این بحث را گسترش به جهان امروز دهیم که چگونه حرارت ناشی از انواع آتشیها دنیای صنعتی را به حرکت در می‌آورد، و چرخهای عظیم کارخانجات را به گردش وامی‌دارد که اگر این شعله عظیم (که همه از درختان است، حتی آتشی که از زغال سنگ و یا مواد نفتی گرفته می‌شود آن هم نیز بلاواسطه یا بالواسطه به گیاهان باز می‌گردد) روزی خاموش شود نه تنها چراغ تمدن که چراغ زندگی انسانها نیز خاموش خواهد گشت. بدون شک آتش یکی از مهمترین اکتشافات بشر است در حالی که تمام نقش ایجاد در آن را آفرینش بر عهده گرفته، و نقش انسان در آن بسیار ناچیز و بی ارزش است، و نیز بدون شک از زمانی که آتش کشف شد بشریت در مرحله تازه‌ای از تمدن خود گام نهاد. آری قرآن مجید در همین یک جمله کوتاه به تمام این حقایق به صورت سربسته اشاره کرده است. این نکته نیز قابل توجه است که در آیه فوق نخست فایده معنوی آتش که تذکر رستاخیز است مطرح شده، و بعد فایده دنیوی آن، چرا که اولی اهمیت بیشتری دارد بلکه اصل

و اساس را تشکیل می‌دهد. در مورد ذکر این نعمتهای سه‌گانه (دانه‌های غذایی - آب - آتش) ترتیبی رعایت شده که یک ترتیب کاملاً طبیعی است، انسان نخست به سراغ دانه‌های غذایی می‌رود، بعد آنها را با آب می‌آمیزد، و سپس آن را با آتش طبخ و آماده برای تغذیه می‌کند!

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه‌گیری می‌فرماید: " حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن و او را پاک و منزّه بشمر " (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ). آری خداوندی که اینهمه نعمت را آفریده، و هر کدام یادآور توحید و معاد و قدرت و عظمت او است شایسته تسبیح و تنزیه از هر گونه عیب و نقص است. او هم " رب " است و پروردگار، و هم " عظیم " است و قادر و مقتدر گرچه مخاطب در این جمله پیامبر ص است ولی ناگفته پیدا است که منظور همه انسانها می‌باشد.

نکته:

در اینجا لازم است به چند حدیث پر معنی در ارتباط با آیات فوق از پیامبر ص و امیر مؤمنان علی (ع) اشاره کنیم:

۱- در تفسیر " روح المعانی " در حدیثی از علی ع می‌خوانیم: " شبی از شبها حضرت به هنگام نماز و خواندن سوره واقعه وقتی به آیه اَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ اَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ رسید، سه بار عرض کرد: بل انت یا رب: " بلکه تو خالق انسان هستی ای پروردگار " و هنگامی که به آیه اَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ رسید باز سه مرتبه عرض کرد: بل انت یا رب " بلکه زارع حقیقی تویی ای پروردگار " و هنگامی که به آیه اَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ رسید باز سه مرتبه عرض کرد: بل انت یا رب: " تویی که باران را از ابرها فرو می‌فرستی ای پروردگار " سپس آیه اَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ را تلاوت فرمود، و سه بار عرض کرد: بل انت یا رب: " تویی که درختان آتش‌زا را آفریده‌ای پروردگار ". از این حدیث استفاده می‌شود که مناسب است انسان در برابر جمله‌هایی که به عنوان استفهام تقریری در قرآن مجید آمده است پاسخ مساعد دهد گویی خدا با او سخن می‌گوید سپس حقیقت آن را در روح و جان خود زنده کند و تنها به تلاوت بی روح و فاقد اندیشه قناعت نکند.

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که فرمود: " لا تمنعوا عباد الله فضل الماء و لا کلاء و لا نارا فان الله تعالی جعلها متاعا للمقویین و قوه للمستضعفین ": " هرگز بندگان خدا را از آب اضافی که در اختیار دارید منع

نکنید، و نه از مرتع اضافی، و نه از آتش، چرا که خداوند اینها را وسیله زندگی مسافران و مایه قوت نیازمندان قرار داده است."

۳- در حدیث دیگری می‌خوانیم: "هنگامی که آیه فَسَّحِ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ نازل شد پیغمبر اکرم ص فرمود: اجعلوها فی رکوعکم" آن را ذکر رکوع خود قرار دهید" (در رکوع خود بگوئید سبحان ربی العظیم و بحمده).

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۵ تا ۸۲]

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَإِنَّهُ لَلْقَاسِمِ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٍ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ (۸۲)

ترجمه:

۷۵- سوگند به جایگاه ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها، ۷۶- و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید! ۷۷- که آن قرآن کریمی است ۷۸- که در کتاب محفوظ جای دارد. ۷۹- و جز پاکان نمی‌توانند آن را مس کنند. ۸۰- این چیزی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده. ۸۱- آیا این سخن را (این قرآن را با اوصافی که گفته شد) سست و کوچک می‌شمردید؟ ۸۲- و به جای شکر روزیایی که به شما داده شده آن را تکذیب می‌کنید؟

تفسیر: تنها پاکان به حریم قرآن راه می‌یابند

در تعقیب بحثهای فراوانی که در آیات قبل با ذکر هفت دلیل در باره معاد آمد در این آیات سخن از اهمیت قرآن مجید است، چرا که مساله نبوت و نزول قرآن بعد از مساله مبدأ و معاد مهمترین ارکان اعتقادی را تشکیل می‌دهد، بعلاوه قرآن مجید در زمینه دو اصل توحید و معاد بحثهای عمیقی دارد، و تحکیم پایه‌های آن تحکیم این دو اصل محسوب می‌شود.

نخست با یک سوگند عظیم سخن را شروع کرده، می‌فرماید: "سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها!" (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ). بسیاری از مفسران را عقیده بر این است که "لا" در اینجا به معنی نفی نیست، بلکه زائده، و برای تاکید است، چنان که در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد سوگند به روز قیامت، و نفس لوامه، و پروردگار مشرقها و مغربها، و شفق، و مانند آن آمده است. در حالی که بعضی دیگر "لا" را در اینجا به معنی نفی و اشاره به این

می‌دانند که مطلب مورد قسم از آن پراهمیت‌تر است که به آن سوگند یاد شود، همانگونه که در تعبیرات روزمره نیز گاه می‌گوئیم: "ما به فلان موضوع قسم نمی‌خوریم". ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، چرا که در قرآن به ذات پاک خدا صریحا سوگند یاد شده، مگر ستارگان از آن برترند که به آنها قسم یاد شود؟! مفسران در مورد "مواقع النجوم" تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند: نخست همان که در بالا گفتیم یعنی جایگاه ستارگان و مدارات و مسیر آنها، دیگر اینکه منظور محل طلوع و غروب آنها است و دیگر اینکه منظور سقوط ستارگان در آستانه رستاخیز و قیامت است، بعضی نیز آن را تنها به معنی غروب ستارگان تفسیر کرده‌اند، بعضی هم به پیروی پاره‌ای از روایات آن را اشاره به نزول قسمتهای مختلف قرآن در فواصل زمانی متفاوت می‌دانند (زیرا "نجوم" جمع "نجم" در مورد کارهای تدریجی به کار می‌رود).

گرچه منافاتی بین این معانی نیست، و ممکن است همه در آیه فوق جمع باشد، ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، چرا که به هنگام نزول این آیات غالب مردم اهمیت این سوگند را نمی‌دانستند امروز برای ما روشن شده است که ستارگان آسمان هر کدام جایگاه مشخصی دارد، و مسیر و مدار آنها که طبق قانون جاذبه و دافعه تعیین می‌شود بسیار دقیق و حساب شده است و سرعت سیر آنها هر کدام با برنامه معینی انجام می‌پذیرد. این مساله گرچه در کرات دوردست دقیقا قابل محاسبه نیست، اما در منظومه شمسی که خانواده ستارگان نزدیک به ما را تشکیل می‌دهد دقیقا مورد بررسی قرار گرفته، و نظام مدارات آنها به قدری دقیق و حساب شده است که انسان را به شگفتی وامی‌دارد. هنگامی که به این نکته توجه کنیم که طبق گواهی دانشمندان تنها در کهکشان ما حدود یک هزار میلیون ستاره وجود دارد! و در جهان کهکشانهای زیادی موجود است که هر کدام مسیر خاصی دارند، به اهمیت این سوگند قرآن آشناتر می‌شویم. در کتاب "الله و العلم الحدیث" می‌خوانیم: "دانشمندان فلکی معتقدند این ستارگانی که از میلیاردها متجاوزند که قسمتی از آنها را با چشم غیر مسلح می‌توان دید، و قسمت (بسیار بیشتری) را جز با تلسکوپها نمی‌توان دید. بلکه قسمتی از آنها با تلسکوپ هم قابل مشاهده نیست فقط با وسائل خاصی می‌توان از آنها عکسبرداری کرد همه اینها در مدار مخصوص خود شناورند و هیچ احتمال این را ندارد که یکی از آنها در حوزه جاذبه ستاره دیگری قرار گیرد، یا با یکدیگر تصادف کنند، و در واقع چنین تصادفی همانند این است که فرض کنیم یک کشتی اقیانوس‌پیما در دریای مدیترانه با کشتی دیگری در اقیانوس کبیر تصادف کند در حالی که هر دو کشتی به یک سو و با سرعت واحدی در حرکتند و چنین احتمالی اگر محال نباشد لا اقل بعید است!". با توجه به این اکتشافات علمی از وضع ستارگان اهمیت سوگند بالا روشنتر می‌گردد. و به همین دلیل در آیه بعد می‌افزاید: "و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید" (وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ لَّكَ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ). تعبیر به "لو تعلمون" (اگر

بدانید) به خوبی گواهی می‌دهد که علم و دانش بشر در آن زمان این حقیقت را به طور کامل درک نکرده بود، و این خود یک اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شود که در عصری که شاید هنوز عده‌ای می‌پنداشتند ستارگان میخهای نقره‌ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده‌اند!، یک چنین بیانی، آنهم در محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می‌شد از یک انسان عادی محال است صادر شود. اکنون ببینیم این قسم عظیم برای چه منظوری ذکر شده؟ آیه بعد پرده از روی آن برداشته، می‌گوید: "آنچه محمد ص آورده قرآن کریم است" (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ). و به این ترتیب به مشرکان لجوج که پیوسته اصرار داشتند این آیات نوعی از کفایت است، و یا العیاذ باللّٰه سخنانی است جنون‌آمیز، یا همچون اشعار شاعران، یا از سوی شیاطین است، پاسخ می‌گوید که این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار و عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است، و محتوای آن حاکی از مبدأ نزول آن می‌باشد و آن چنان این موضوع عیان است که حاجت به بیان نیست.

توصیف "قرآن" به "کریم" (با توجه به اینکه "کرم" در مورد خداوند به معنی احسان و انعام، و در مورد انسانها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده، و به طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است «۱») نیز اشاره به زیباییهای ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله‌ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است، چرا که از سوی خدایی نازل شده که مبدأ و متشا هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است. آری هم گوینده قرآن کریم است، و هم خود قرآن، و هم آورنده آن، و هم اهداف قرآن کریم است. سپس به توصیف دوم این کتاب آسمانی پرداخته، می‌افزاید: "این آیات در کتاب مستوری جای دارد" (فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ). در همان "لوح محفوظ" در علم خدا" که از هر گونه خطا و تغییر و تبدیل محفوظ است. بدیهی است کتابی که از چنان مبدءی سرچشمه می‌گیرد و نسخه اصلی آن در آنجا است از هر گونه دگرگونی و خطا و اشتباه مصون است. و در سومین توصیف می‌فرماید: "این کتاب را جز پاکان نمی‌توانند مس کنند!" (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ). بسیاری از مفسران به پیروی از روایاتی که از امامان معصوم ع وارد شده این آیه را به عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده‌اند. در حالی که گروه دیگری آن را اشاره به فرشتگان مطهری می‌دانند که از قرآن آگاهی دارند، یا واسطه وحی بر قلب پیامبر ص بوده‌اند، نقطه مقابل مشرکان که می‌گفتند: این کلمات را شیاطین بر او نازل کرده‌اند! بعضی نیز آن را اشاره به این معنی می‌دانند که حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی‌کنند، همانگونه که در آیه ۲ سوره بقره می‌خوانیم: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: "این کتاب شکی در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزکاران است" و به تعبیر دیگر حد اقل پاکی که روح "حقیقت جویی" است برای درک حد اقل مفاهیم آن

لازم است، و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد. ولی هیچ منافاتی در میان این سه تفسیر وجود ندارد و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد.

در چهارمین و آخرین توصیف از قرآن مجید می‌فرماید: "این قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است" (تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). خدایی که مالک و مربی تمام جهانیان است این قرآن را برای ترتیب انسانها بر قلب پاک پیامبرش نازل کرده است، و همانگونه که در جهان تکوین مالک و مربی او است، در جهان تشریح نیز هر چه هست از ناحیه او می‌باشد. سپس می‌افزاید: آیا این قرآن را با این اوصافی که گفته شد سست و کوچک می‌شمیرید؟! سهل است آن را انکار و تکذیب می‌کنید؟! (أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ). در حالی که نشانه‌های صدق و حقانیت از آن به خوبی آشکار است و باید کلام خدا را با نهایت جدیت پذیرفت و به عنوان یک واقعیت بزرگ با آن روبرو شد. "هذا الحديث" (این سخن) اشاره به قرآن است و "مدهنون" در اصل از ماده "دهن" به معنی روغن است، و از آنجا که برای نرم کردن پوست تن یا اشیاء دیگر آن را روغن مالی می‌کنند کلمه "ادهان" به معنی مدارا و ملایمت و گاه به معنی سستی و عدم برخورد جدی آمده است، و نیز از آنجا که افراد منافق و دروغگو غالباً زبانهای نرم و ملایمی دارند این واژه احیاناً به معنی

تکذیب و انکار نیز به کار رفته است، و هر دو معنی در آیه فوق محتمل است، اصولاً انسان چیزی را که باور دارد جدی می‌گیرد اگر آن را جدی نگرفت دلیل بر این است که باور ندارد. در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: "شما به جای اینکه در برابر روزیهای خداداد، مخصوصاً نعمت بزرگ قرآن شکر بجا آورید آن را تکذیب می‌کنید؟! (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ). بعضی گفته‌اند: منظور این است که بهره شما از قرآن تنها تکذیب است، و یا شما تکذیب را وسیله رزق و معاش خود قرار داده‌اید. ولی تفسیر اول از دو تفسیر اخیر با آیات پیشین متناسبتر به نظر می‌رسد، و با شان نزولی که برای این آیه ذکر شد نیز هماهنگتر است، چرا که بسیاری از مفسران از "ابن عباس" نقل کرده‌اند که در یکی از سفرها همراهان پیامبر ص گرفتار تشنگی شدیدی شدند، پیامبر ص دعا کرد بارانی نازل شد و همه سیراب شدند، ولی در این میان حضرت ص شنید که مردی می‌گوید: به برکت طلوع فلان ستاره باران نازل گردید! (در عصر جاهلیت عربها معتقد به "انواء" بودند و منظورشان از آن ستارگانی بود که در فواصل مختلفی در آسمان ظاهر می‌شدند، و عرب جاهلی عقیده داشت همراه ظهور هر یک از این ستارگان بارانی می‌بارد، و لذا تعبیر می‌کردند "مطرنا بنوء فلان" این باران از برکت طلوع فلان ستاره است؟! و این یکی از مظاهر شرک و بت‌پرستی و ستاره‌پرستی بود). قابل توجه اینکه در بعضی از روایات نقل شده

که پیامبر ص کمتر آیات را تفسیر می‌کرد ولی از جمله مواردی که آن را تفسیر نمود همین آیه بود که فرمود: "منظور از تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ این است که بجای شکر روزیهایتان، تکذیب می‌کنید"

نکته‌ها:

۱- ویژگیهای قرآن مجید

از چهار توصیفی که در آیات فوق در باره قرآن ذکر شده چنین می‌توان نتیجه گرفت که عظمت قرآن از یک سو به خاطر عظمت محتوای آن، و از سوی دیگر عمق معانی، و از سوی سوم قداستی است که جز پاکان و نیکان به آن راه نمی‌یابند، و از سوی چهارم جنبه تربیتی فوق العاده‌ای دارد چرا که از سوی رب العالمین نازل شده است، و هر یک از این چهار موضوع نیاز به بحثهای مفصلی دارد که در ذیل آیات مناسب بیان کرده‌ایم.

۲- قرآن و طهارت

در آیات فوق خواندیم که قرآن را جز پاکان مس نمی‌کنند، و گفتیم این آیه هم به مس ظاهری تفسیر شده هم معنوی و تضادی با هم ندارند، و در مفهوم کلی آیه جمعند. در قسمت اول در روایات اهل بیت از ابو الحسن امام علی بن موسی الرضا نقل شده: المصحف لا یمسه علی غیر طهر، و لا جنباً، و لا تمس خطه و لا تعلقه، ان الله تعالی یقول: لا یمسه إلیاً

المُطَهَّرُونَ: "قرآن را بدون وضو مس نکن، و نه در حال جنابت، و دست بر خط آن در این حال مگذار، و آن را حمایل نکن، چرا که خداوند متعال فرموده: جز پاکان آن را مس نمی‌کنند".

همین معنی در حدیث دیگری از امام باقر ع با مختصر تفاوتی نقل شده است و در منابع اهل سنت نیز آمده است از جمله از طرق مختلف نقل شده که پیغمبر ص فرمود: "لا یمس القرآن الا طاهر": "قرآن را جز افراد پاک نباید مس کند". و در مورد مس معنوی نیز از ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود: "إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ" قال: عند الله في صحف مطهرة لا یمسه إلیاً المُطَهَّرُونَ قال: المقربون: "این قرآن کریمی است که در کتاب پنهان (لوح محفوظ) قرار دارد، فرمود نزد خداوند در صفحات پاکیزه‌ای است و جز پاکان آن را مس نمی‌کند، فرمود یعنی مقربان!". این مطلب از طریق عقل نیز قابل استدلال است، زیرا گرچه قرآن مجید برای هدایت عموم است اما می‌دانیم افراد زیادی

بودند که قرآن را از لبهای مبارک پیامبر ص می شنیدند و این آب زلال حقیقت را در سرچشمه وحی می دیدند اما چون آلوده به تعصب و عناد و لجاجت بودند کمترین بهره‌ای از آن نگرفتند، اما کسانی که اندکی خود را پاک کردند و با روح حقیقت‌جویی و تحقیق به سراغ آن آمدند هدایت یافتند، بنا بر این هر قدر پاکی و تقوای انسان بیشتر شود به مفاهیم عمیقتر و بیشتری از قرآن مجید دست می‌یابد، به این ترتیب آیه در هر دو بعد جسمی و روحانی صادق است ناگفته پیداست که شخص پیامبر ص و ائمه معصومین و ملائکه مقربین روشنترین مصداق مقربانند و حقایق قرآن را از همه بهتر درک می‌کنند.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۸۳ تا ۸۷]

فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷)

ترجمه:

۸۳- پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟! ۸۴- و شما در این حال نظاره می‌کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست). ۸۵- و ما به او نزدیکتریم از شما ولی نمی‌بینید. ۸۶- اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید، ۸۷- پس او را بازگردانید اگر راست می‌گوئید.

تفسیر: هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد

از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرو می‌برد، لحظه احتضار و پایان عمر انسانها است، در آن لحظه که کار از کار گذشته، و اطرافیان مایوس و نومید به شخص محضر نگاه می‌کنند، و می‌بینند همچون شمعی که عمرش پایان گرفته آهسته آهسته خاموش می‌شود، با زندگی وداع می‌گوید، و هیچ کاری از دست هیچکس ساخته نیست. آری ضعف و ناتوانی کامل انسان، در این لحظات حساس آشکار می‌شود، نه تنها در زمانهای گذشته که امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی و حضور تمام وسائل درمانی، این ضعف و زبونی به هنگام احتضار درست همانند گذشته مشهود و آشکار است.

قرآن مجید در تکمیل بحثهای معاد و پاسخگویی به منکران و مکذبان، ترسیم گویایی از این لحظه کرده، می گوید: " پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟! (فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ). " و شما در این حال نظاره می کنید و کاری از دستتان ساخته نیست " (وَ أَنْتُمْ حِينَتُمْ تَنْظُرُونَ).

مخاطب در اینجا اطرافیان محضرتند، از یک سو نظاره حال او را می کنند، و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می نمایند و از سوی سوم توانایی خدا را بر همه چیز و بودن مرگ و حیات در دست او، و نیز می دانند خودشان هم چنین سرنوشتی را در پیش دارند. سپس می افزاید: " در حالی که ما به او نزدیکتریم از شما، و فرشتگان ما که آماده قبض روح او هستند نیز نزدیکتر از شما می باشند ولی شما نمی بینید " (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ).

ما به خوبی می دانیم در باطن جان محضرت چه می گذرد؟ و در عمق وجودش چه غوغایی برپا است؟ و مائیم که فرمان قبض روح او را در سرآمد معینی صادر کرده ایم، ولی شما تنها ظواهر حال او را می بینید، و از چگونگی انتقال او از این سرا به سرای دیگر، و طوفانهای سختی که در این لحظه برپا است بی خبرید. بنا بر این منظور از این آیه نزدیکی خداوند به شخص محضرت است، هر چند بعضی احتمال داده اند که منظور نزدیکی فرشتگان قبض ارواح می باشد، ولی تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگتر است. به هر حال نه تنها در این موقع بلکه در همه حال خداوند از همه کس به ما نزدیکتر است حتی او نزدیکتر از ما به ما است، هر چند ما بر اثر ناآگاهی از او دوریم، ولی ظهور و بروز این معنی در لحظه جان دادن از هر موقع واضحتر است. سپس برای تاکید بیشتر، و روشن ساختن همین حقیقت، می افزاید: " اگر شما هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید " (فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ). " پس او را بازگردانید اگر راست می گوئید " (تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). این ضعف و ناتوانی شما دلیلی است بر اینکه مالک مرگ و حیات دیگری است، و پاداش و جزاء در دست او است، و او است که می میراند و زنده می کند.

" مدینین " جمع " مدین " از ماده " دین " به معنی جزا است، و بعضی آن را به معنی " مربوبین " تفسیر کرده اند، یعنی اگر شما تحت ربوبیت دیگری قرار ندارید و مالک امر خویش هستید او را بازگردانید، این خود دلیل بر این است که تحت حکومت دیگری قرار دارید.

نکته ها:

در حقیقت هدف از این آیات بیان قدرت خداوند بر مساله مرگ و حیات است تا از آن پلی به مساله معاد زده شود، و انتخاب لحظه احتضار و مرگ در اینجا به خاطر ظهور ضعف و ناتوانی کامل انسان در این هنگام است با تمام قدرتی که برای خود فکر می‌کند. بد نیست در اینجا به حالات بعضی از جباران که در اوج قدرت لحظه مرگشان فرا رسید توجه کنیم تا عمق معنی این آیات روشنتر گردد. "مسعودی" در "مروج الذهب" در حالات "مامون" و جنگ او با سپاه روم داستانی آورده است که خلاصه‌اش چنین است: او هنگامی که از میدان جنگ باز می‌گشت به چشمه "بدیدون" که در منطقه "قشیره" معروف است رسید، و برای استراحت در آنجا فرود آمد، صفا و سردی و درخشندگی آب چشمه، او را در شگفتی فرو برد، و همچنین سرسبزی و طراوت و خرمی آن منطقه، دستور داد چوبهایی از درختان قطع کنند و همچون پلی روی چشمه بزنند، و سقفی از چوب و برگ درختان بالای آن آماده سازند، او در آنجا استراحت کرد و آب از زیر پای او رد می‌شد، صافی آب به قدری بود که درهمی در درون آب افکند از قعر آب نقش روی آن خوانده می‌شد! ولی به قدری سرد بود که هیچکس نمی‌توانست دست خود را در آب فرو برد. در این هنگام ماهی نسبتاً بزرگی به اندازه یک ذراع ظاهر گشت، گویی یکپارچه نقره بود، مامون گفت هر کس آن را بگیرد، شمشیری به او جایزه می‌دهم، بعضی از خدمتکاران پیشدستی کردند، و آن را گرفتند، هنگامی که نزدیک مامون آوردند ماهی تکانی خورد و از دست خدمتکار او بیرون پرید، و مانند قطعه سنگی در آب افتاد و مختصر آبی بر سینه و گلو و شانه‌های مامون پاشید، به طوری که لباسش تر شد، خدمتکار بار دیگر پائین رفت و ماهی را گرفت و در مقابل مامون در دستمالی گذارد در حالی که تکان می‌خورد، مامون گفت: الان باید آن را سرخ و آماده کنید. اما ناگهان لرزه‌ای بر اندام او افتاد به طوری که قادر بر حرکت نبود، او را با لحافهای متعدد پوشاندند اما باز می‌لرزید و فریاد می‌کشید: "سرما، سرما!" برای او آتش افروختند، باز فریادش از سرما بلند بود، ماهی را سرخ کرده برای او آوردند، اما او حتی قادر نبود از آن بچشد، هنگامی که حالش سختتر شد از "بختیشوع" و "ابن ماسویه" (که هر دو از اطباء دربار مامون بودند) درخواست کمک کرد، در حالی که در سكرات مرگ بود، بختیشوع یک دست او را گرفت و ابن ماسویه دست دیگرش را، دیدند نبض او کاملاً از اعتدال خارج شده، و خبر از فنا و نابودی و از هم پاشیدگی نظام جسمانی او می‌دهد، در این حال عرق مخصوصی از بدن او تراوش می‌کرد که لزج و

چسبنده مانند روغن بود! و این دو طیب در حال او فرو ماندند و اعتراف کردند که چنین چیزی را در کتب طبی هرگز نخوانده‌اند، ولی هر چه هست دلیل بر نزدیک شدن مرگ او است. حال مامون سختتر شد، گفت مرا به نقطه بلندی ببرید که مشرف بر لشکر باشد تا وضع آنها را بررسی کنم، و در این هنگام شب فرا رسید، هنگامی که از آن نقطه به خیمه‌ها و

لشکر خود و آتشیهای بسیار زیادی که برافروخته بودند نگاه کرد گفت: یا من لا یزول ملکه ارحم من قد زال ملکه: " ای خدایی که هرگز حکومت زوال نمی‌پذیرد به کسی رحم کن که حکومتش رو به زوال است " بعد او را به بسترش آوردند و کسی را کنار او نشانند که شهادتین بر زبانش بگذارد، و چون گوشش سنگین شده بود آن مرد صدایش را بلند کرد " ابن ماسویه " گفت: فریاد نزن به خدا سوگند او در این لحظه فرقی بین " خدا " و " مانی " نمی‌گذارد! در این هنگام مامون چشمش را باز کرد و چنان حدقه‌ها از هم باز و سرخ شده بود که سابقه نداشت، می‌خواست با دستش بر ابن ماسویه بکوبد اما نتوانست، می‌خواست سخن تندی بگوید اما قدرت نداشت، در همان ساعت جان سپرد. ممکن است بیماری او سابقه قبلی داشته و یا به گفته بعضی از مورخان هر کسی از آب آن چشمه نوشید بیمار می‌شد، و یا ماهی نوعی ترشحات مسموم داشته، هر چه بود حکومت و قدرتی با آن عظمت در لحظاتی چند فرو ریخت و قهرمان میدانهای بزرگ نبرد در برابر مرگ زانو زد. هیچکس در آن لحظه توانایی نداشت قدمی برای او بردارد، یا لا اقل او را به منزل اصلیش برساند و تاریخ از این داستانهای عبرت‌انگیز بسیار به خاطر دارد.

۲- آیا جان دادن تدریجی است؟

تعبیر جان به گلو رسیدن که در آیات فوق بود (فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ) کنایه از واپسین لحظه‌های زندگی است و شاید منشا آن این است که غالب اعضای پیکر مانند دستها و پاها به هنگام مرگ قبل از سایر اعضاء از کار می‌افتد، و گلوگاه از آخرین اعضای است که از کار خواهد افتاد. در آیه ۲۶ سوره قیامت نیز می‌خوانیم: كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ: " کافران ایمان نمی‌آورند تا زمانی که روح به ترقوه آنها برسد " (" ترقوه " استخوانهایی است که اطراف حلق را فرا گرفته است).

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۸۸ تا ۹۶]

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ (۹۴) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

ترجمه:

۸۸- اما اگر او از مقربان باشد، ۸۹- در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است. ۹۰- و اما اگر از اصحاب یمین باشد، ۹۱- به او گفته می‌شود: سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند. ۹۲- اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد، ۹۳- با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می‌شود! ۹۴- سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است. ۹۵- این همان حق و یقین است. ۹۶- حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را منزه بشمار.

تفسیر: سرانجام نیکوکاران و بدکاران

این آیات در حقیقت یک نوع جمع‌بندی از آیات آغاز سوره و آیات اخیر است، و تفاوت حال انسانها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند مجسم می‌سازد که چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی چشم از جهان می‌پوشند، و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم با چه اضطراب و وحشتی جان می‌دهند؟ نخست می‌فرماید: "کسی که در حالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می‌گیرد اگر از مقربان باشد ... " (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ). " در نهایت راحت و آرامش و روح و ریحان است و در بهشت پر نعمت جای می‌گیرد " (فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٍ). " روح " (بر وزن قول) آن گونه که علمای لغت گفته‌اند در اصل به معنی "تنفس" و "ریحان" به معنی شیء یا گیاه خوشبو است، سپس این واژه به هر چیزی که مایه حیات و راحتی است گفته شده، همانگونه که "ریحان" به هر گونه نعمت و روزی خوب و فرحزا اطلاق می‌گردد، بنا بر این "روح" و "ریحان" الهی شامل تمام وسائل راحتی و آرامش انسان و هر گونه نعمت و برکت الهی می‌گردد. و به تعبیر دیگر می‌توان گفت: "روح" اشاره به تمام اموری است که انسان را از ناملاتمات رهایی می‌بخشد تا نفسی آسوده کشد، و اما "ریحان" اشاره به مواهب و نعمتهایی است که بعد از رفع ناملاتمات عائد انسان می‌گردد. مفسران اسلامی تفسیرهای متعددی برای این دو واژه ذکر کرده‌اند که شاید بالغ بر ده تفسیر شود. گاه گفته‌اند: "روح" به معنی "رحمت" و "ریحان" هر شرافت و فضیلتی را شامل می‌شود و گاه گفته‌اند "روح" نجات از آتش دوزخ و "ریحان" دخول در بهشت است گاه "روح" را به معنی آرامش در قبر و "ریحان" را در بهشت دانسته‌اند. گاه "روح" را به معنی "کشف الکروب" (بر طرف ساختن ناراحتیها) و ریحان را به معنی "غفران الذنوب" (آمرزش گناهان) تفسیر کرده‌اند و گاه "روح" را به معنی "انظر الی وجه اللّٰه" و "ریحان" را "استماع کلام اللّٰه" شمرده‌اند ... و مانند اینها؛ ولی همانگونه که گفتیم اینها مصادیقی است از آن مفهوم کلی و جامع که در تفسیر آیه ذکر شد. قابل توجه اینکه بعد از ذکر "روح" و "ریحان" سخن از "جنة نعیم" (بهشت پر نعمت) به میان آورده، که ممکن است اشاره به این باشد که روح و ریحان در آستانه مرگ، و در قبر و برزخ به سراغ مؤمنان می‌آید و بهشت در آخرت،

چنان که در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: فاما ان كان من المقربين فروح و ريحان يعني في قبره، و جنة نعيم يعني في الآخرة: " اما اگر از مقربان باشد روح و ريحان از آن او است، يعني در قبر، و بهشت پر نعمت برای او است يعني در آخرت " سپس می‌افزاید: " اما اگر از گروه دوم يعني اصحاب اليمين باشد ... " (همان مردان و زنان صالحی که نامه اعمالشان به نشانه پیروزی و قبولی به دست راستشان داده می‌شود) (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ). " به او گفته می‌شود سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب اليمين هستند " (فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ). به این ترتیب فرشتگان قبض روح در آستانه انتقال از دنیا سلام یارانش را به او می‌رسانند، همانگونه که در آیه ۲۶ واقعه در توصیف اهل بهشت خواندیم: إِنْ لَأَقْبِلَنَّ سَلَامًا سَلَامًا. احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد، و آن اینکه سلام از ناحیه فرشتگان باشد که به او می‌گویند: سلام بر تو ای کسی که از اصحاب اليمين هستی، يعني در افتخار و توصیف تو همین بس که در صفت آنان قرار داری. در آیات دیگر قرآن نیز سلام فرشتگان در آستانه مرگ بر مؤمنان آمده است مانند آیه ۳۲ سوره نحل که می‌فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: " کسانی که فرشتگان قبض روحشان را می‌کنند در حالی که پاکیزه‌اند، به آنها می‌گویند: سلام بر شما، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید ". به هر حال تعبیر " سلام " تعبیر پر معنایی است، خواه از سوی فرشتگان باشد یا از سوی اصحاب اليمين، سلامی است که نشانه روح و ريحان و هر گونه سلامت و آرامش و نعمت است. این نکته نیز لازم به یادآوری است که تعبیر به اصحاب اليمين (کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند) به خاطر آن است که معمولاً انسان کارهای مهم و ماهرانه را با دست راست انجام می‌دهد لذا دست راست سمبلی است از قدرت، مهارت، توانایی و پیروزی. در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم که در ذیل این آیه فرمود: هم شیعتنا و محبونا: " اصحاب یمین شیعیان ما و دوستان ما هستند ". سپس به سراغ گروه سوم می‌رود که در اوائل سوره از آنها به عنوان اصحاب الشمال یاد شده بود، می‌فرماید: " اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد ... " (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ). " با آب جوشان دوزخ و حرارت و سموم آن از او پذیرایی می‌شود! " (فَنَزَّلُ مِنَ حَمِيمٍ). و " سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است " (وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ). آری در همان آستانه مرگ نخستین عذابهای الهی را می‌چشند، و طعم تلخ کیفرهای قیامت در قبر و برزخ در کام جانشان فرو می‌رود، و از آنجا که سخن از حال محتضر است مناسب این است که جمله " نزل من حمیم " اشاره به عذاب برزخی باشد " و تصلیة جحیم " اشاره به عذاب قیامت، این معنی در روایات متعددی نیز از ائمه اهل بیت نقل شده است. قابل توجه اینکه در اینجا " مکذبین " و " ضالین " هر دو با هم ذکر شده‌اند که اولی اشاره به تکذیب قیامت و خداوند یکتا و نبوت پیامبر ص است و دومی به کسانی که از راه حق منحرف شده‌اند.

این تعبیر علاوه بر اینکه معنی تاکید را می‌رساند می‌تواند اشاره به این نکته باشد که در میان گمراهان افرادی هستند مستضعف و جاهل قاصر، و عناد و لجاجتی در برابر حق ندارند، آنها ممکن است مشمول الطاف الهی گردند، اما تکذیب کنندگان لجوج و معاند به چنین سرنوشت‌هایی که گفته شد گرفتار می‌شوند. "حمیم" به معنی آب داغ و سوزان یا بادهای گرم و سموم است، و "تصلیه" از ماده "صلی" (بر وزن سعی) به معنی سوزاندن و داخل شدن در آتش است اما "تصلیه" که معنی متعددی را دارد تنها به معنی سوزاندن می‌آید. و در پایان این سخن، می‌افزاید: "این همان حق و یقین است" (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ). "و حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را منزّه بشمار و او را تسبیح گوی" (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ). معروف در میان مفسران این است که "حق الیقین" از قبیل اضافه بیانیه است یعنی آنچه در باره این سه گروه از مقربان و اصحاب الیمین و تکذیب کنندگان گفته شد عین واقعیت و حق و یقین است. این احتمال نیز وجود دارد که چون یقین دارای مراتبی است، مرحله عالی آن حق الیقین است، یعنی یقین واقعی کامل و خالی از هر گونه شک و شبه و ریب. ضمناً از آنچه گفتیم معلوم شد "هذا" در این آیه اشاره به احوال گروه‌های سه‌گانه‌ای است که قبلاً ذکر شده، بعضی نیز احتمال داده‌اند که به تمام محتوای سوره واقعیه یا تمام قرآن اشاره باشد، اما تفسیر اول مناسبتر است. این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به "فسبیح" پس تسبیح کن" (با فاء تفریع) اشاره به این حقیقت است که آنچه در باره این گروه‌های سه‌گانه گفته شد عین عدالت است، و بنا بر این خداوندت را از هر گونه ظلم و بی‌عدالتی پاک و منزّه بشمار، و یا اینکه اگر می‌خواهی به سرنوشت گروه سوم گرفتار نشوی او را از هر گونه شرک و بیعدالتی که لازمه انکار قیامت است پاک و منزّه بدان. بسیاری از مفسران در ذیل آخرین آیه نقل کرده‌اند که پس از نزول آن پیامبر فرمود: اجعلوها فی رکوعکم: "آن را در رکوع خود قرار دهید" (سبحان ربی العظیم بگوئید) و هنگامی که سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نازل شد فرمود: اجعلوها فی سجودکم "آن را در سجده قرار دهید" (سبحان ربی الاعلی بگوئید) در تفسیر آیه ۷۴ همین سوره نیز شبیه همین روایت را از بعضی از مفسران نقل کردیم.

نکته: عالم برزخ

آیا فوق از آیاتی است که اشاره به عالم برزخ دارد زیرا همانگونه که در تفسیر این آیات گفتیم در آستانه مرگ که انسان آماده برای انتقال به جهان دیگر می‌شود با یکی از حالات زیر روبرو خواهد شد: نعمتها و مواهب و پاداشهای الهی و روح

و ریحان، یا کفرها و مجازاته‌های دردناک، و قرائن موجود در آیات نشان می‌دهد که قسمتی از اینها مربوط به قیامت و قسمت دیگری مربوط به قبر و برزخ است، و این خود دلیل دیگری بر وجود این عالم محسوب می‌شود. در حدیثی از رسول خدا ص می‌خوانیم: "نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می‌شود روح و ریحان و بهشت پر نعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می‌شود این است که به او می‌گویند بشارت باد بر تو به

خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده‌اند همه را آمرزید و شهادت آنها را در باره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزش مستجاب فرمود" «۱».

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید: "هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می‌گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند، او نگاهی به اعمالش می‌کند، می‌گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم هر چند بر دوش من سنگین بودید، الان چه خبری برای من دارید؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام ع افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خشبوترین انسان با زیباترین چهره و جالبترین لباس ظاهر می‌شود، و می‌گوید بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پر برکت و قدمت خیر مقدم است سؤال می‌کند تو کیستی؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا (همراه تو) به سوی بهشت می‌روم".

پروردگارا! ما را در صف مقربان و اصحاب الیمین و اولیاء و دوستان خاصت قرار ده، و در آستانه مرگ مشمول روح و ریحان و جنت نعیمت بگردان. خداوندا! عذاب رستاخیزت عذابی است الیم که هیچکس را یارای تحمل آن نیست، و پادشاهی بی حسابت پاداشی است عظیم که هیچکس با عملش مستوجب آن نمی‌شود، سرمایه ما در آن روز تنها لطف و کرم تو است ای کریم! بارالها! پیش از فرا رسیدن قیامت کبری و فرا رسیدن مرگ که قیامت صغری است ما را بیدار کن تا خود را برای این سفر عظیم که در پیش داریم آماده سازیم.

آمین یا رب العالمین